



زنان و خانواده

لئون تروٹسکی

ترجمہ: ماریا عباسیان

زنان و خانواده

لئون تروتسکی

ترجمہ: ماریا عباسیان

ترجمه این کتاب را تقدیم می‌کنم به

مادرم

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۱
مقدمه‌ای از کارولین لوند.....	۱۳
از خانواده قدیمی تا خانواده امروزی.....	۲۹
نامه به گردهمایی بزرگداشت کارگران زن در مسکو.....	۴۳
حمایت از مادری و مبارزه برای فرهنگ.....	۴۷
بنیان نهادن سوسیالیسم، به معنای رهایی زنان و حمایت از مادران.....	۶۵
روابط خانوادگی در شوروی.....	۷۱
ترمیدور در خانواده.....	۸۹
پی‌نوشت‌ها.....	۱۰۷

موقعیت زن، روشن‌ترین و گویاترین شاخص برای ارزیابی یک
نظام اجتماعی و سیاست‌های دولتی است.

لئون تروتسکی

زنان و خانواده، عنوانی است بر مجموعه‌ای از نوشته‌ها و سخنرانی‌های یکی از رهبران انقلاب روسیه، لئون تروتسکی، که به تحلیل و بررسی تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ بر شرایط زنان و پیشرفت وضعیت خانواده می‌پردازد. تروتسکی، از پیشگامان طرح مباحث مربوط به ساختار فرهنگ سوسیالیستی و پرداختن به مسائلی خاص زنان در جامعه پس از انقلاب بود. او پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که امروزه توسط جنبش‌های آزادی زنان مطرح می‌شود: نقش زنان در جامعه، ارتباط سوسیالیسم با فمینیسم، نقش اجتماعی خانواده، تغییر در اخلاقیات جنسی و پرسش‌هایی از این دست.

این کتاب، شامل پیش‌گفتاریست از کارولین لوند^۱ (۲۰۰۶-۱۹۴۴) فعال و مبارز سوسیالیست امریکایی، مدافع حقوق کارگران و زنان و از فعالان جنبش ضد جنگ ویتنام. لوند از رهبران سازمان جوانان حزب کارگران سوسیالیست، عمده‌ترین گروه تروتسکیست آن زمان ایالات متحده، بود که در مقدمه این کتاب، با تحلیل و بررسی مقالات تروتسکی، به تحولات موقعیت زنان در خانواده و جامعه پس از انقلاب ۱۹۱۷ و مقایسه آن با دوران استالین می‌پردازد. در ادامه، کتاب شامل مقالاتی از تروتسکی است که طی ۱۳ سال و بین سال‌های

Caroline Lund^۱

۱۹۲۳ تا ۱۹۳۶ نوشته شده است. از این میان، دو مقاله‌ای که در آخرین تبعید وی به رشته تحریر درآمده، به مقایسه سیاست‌های استالین در قبال زنان و خانواده با سیاست‌های انقلابی دولت شوروی در اوایل قرن بیستم می‌پردازد. مقاله روابط خانوادگی در شوروی، پاسخ‌های او به چهارده پرسشی است که ناشر مجله آمریکایی *لیبرتی*، در مورد اصول اخلاقی در شوروی از وی پرسید. این کتاب در سال ۱۳۸۲ از نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران خریداری شد و در سال ۱۳۸۳، ترجمه آن به پایان رسید؛ اما بنا به دلایلی انتشار آن در این سال‌ها میسر نشد و بعد از تعویق ۱۳ ساله، امسال پس از ویرایشی دوباره، تصمیم به انتشار آن گرفتیم. در پایان، مایلم از کاوه عباسیان عزیز تشکر می‌کنم که انتخاب و ترجمه این کتاب، به پیشنهاد او بود.

ماریا عباسیان

آذرماه ۱۳۹۶

مقدمه‌ای از کارولین لوند

انقلاب روسیه توسط زنان شروع شد. در روز جهانی زن سال ۱۹۱۷ (۸ مارس در تقویم غربی)، کارگران زن کارخانه نساجی پتروگراد، دست به اعتصاب زدند و از کارگران دیگر، درخواست حمایت کردند. خواسته‌های آنان، بسیار ساده بود؛ برای نان، علیه استبداد و علیه جنگ. اما این اعتصاب، شروع انقلابی بود که ابتدا به سرنگونی حکومت تزاری و سپس به سقوط سرمایه‌داری انجامید.

شرایط زندگی زنان - که جزو ستم‌دیده‌ترین و سرکوب‌شده‌ترین افراد روسیه تزاری بودند- به واسطه انقلاب، بهبود فراوانی یافت. مردم همگی از صنعتی شدن - که از طریق ملی شدن صنایع و برنامه‌ریزی متمرکز امکان‌پذیر شد- بهره‌مند می‌شدند. اما همان‌طور که کیت میللت^۱ در کتابش، *سیاست جنسی*، اشاره می‌کند، صرفاً پس از دوره کوتاهی از انقلاب روسیه، سیاست‌های پیشروی آغازین دولت شوروی برای آزادی زنان، کاملاً دگرگون شد. او می‌نویسد:

آزادی‌های همه‌جانبه اولیه در ازدواج، طلاق، سقط جنین، خانواده و نگهداری کودکان، به طور گسترده‌ای محدود و ارتجاع پیروز شد؛ به طوری که در سال ۱۹۴۳، حتی آموزش مختلط نیز در اتحاد شوروی برچیده شد، انقلاب جنسی پایان یافت و ضد انقلاب پیروز گشت. در

دهه‌های بعد، جریان محافظه‌کاری در سایر نقاط جهان از شوروی به عنوان بازنمودی از بلاهت‌بار بودن تغییر استفاده کرد. (سیاست جنسی، انتشارات دابل دی، نیویورک، ۱۹۷۰، ص. ۱۷۹)

این حقیقت که زنان در اتحاد جماهیر شوروی یا کشورهای دیگری که انقلاب سوسیالیستی داشته‌اند، آزادی کامل به دست نیاورده‌اند، پرسش آشکاری را مطرح می‌سازد: آیا سوسیالیسم، راهی برای دستیابی آزادی زنان است؟ قطعاً خواسته‌های اساسی جنبش آزادی زنان، با بسط این عقیده که کارکرد خانواده (مراقبت از کودکان، آشپزی، رختشویی، نظافت، مراقبت‌های پزشکی و غیره) باید بر عهده جامعه گذاشته شود، یعنی به عبارتی، به طور رایگان در اختیار همه قرار گیرد، راه به سوی سوسیالیسم می‌برد. ولی همان‌طور که کیت میلر اشاره می‌کند، در اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از دستاوردهایی که زنان در آغاز انقلاب کسب کردند، سرانجام از دست رفت. نهاد خانواده هسته‌ای، همچنان پابرجاست و زنان همچنان زیردست محسوب می‌شوند، کارهای مشقت‌بار خانه و مراقبت از کودکان، به آنان محول شده و برای استخدام، مورد تبعیض قرار می‌گیرند.

آیا در حال حاضر، اتحاد جماهیر شوروی فرصتهایی واقعی در چارچوب سوسیالیسم ارائه می‌دهد؟ آیا این تمام آن چیزهایی است که برای زنان در نظام اقتصادی جدید، در شرف تکوین است؟ نوشته‌های لئون تروتسکی که در این جزوه جمع‌آوری شده، به تمامی این پرسش‌ها، پاسخ منفی می‌دهد.

تروتسکی، از رهبران اصلی انقلاب بلشویکی، یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌هایی بود که از دل جنبش مارکسیستی به وجود آمد. دیدگاه‌هایش در مورد زنان و خانواده، منطبق با رویکرد کتاب *منشأ خانواده، مالکیت*

خصوصی و دولت فردریک انگلس است. بیان تروتسکی در کتاب *مسایل زندگی* (۱۹۲۴) - برای ایجاد تغییر در شرایط زندگی، باید یاد بگیریم که از دید زنان به مسایل بنگریم - تفسیری عالی از سنت مارکسیستی است. بعد از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، او به مخالف اصلی بوروکراسی انحصاری تحت رهبری استالین - که به زور قدرت را در شوروی در اختیار گرفته بود - بدل گشت. وی در سال ۱۹۲۹ تبعید شد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۴۰ - زمانی که مأموران استالین، عاقبت موفق به قتل او در مکزیک شدند - دیدگاه انقلابیش را حفظ کرد.

دو مجموعه نخست، در سال ۱۹۲۳، زمانی که لنین در بستر مرگ بود، نوشته شد. تروتسکی همچنان کمیسار جنگ بود و انقلاب، به پایان دوره نخست یا دوره قهرمانی خود نزدیک می‌شد. شرایط، بسیار ناپایدار بود و زنان همچنان دستاوردهای زیادی کسب می‌کردند. تروتسکی در این مقالات، با مسایل پیچیده مادی و فرهنگی که اتحاد جماهیر شوروی در تلاش برای آزادی زنان با آنها مواجه شد، دست به گریبان بود.

مجموعه سوم و چهارم، متعلق به سال ۱۹۲۵ هستند؛ زمانی که تروتسکی، از سمت نظامی خود برکنار شده و اپوزیسیون چپ، تحت رهبری او در داخل حزب کمونیست، مخالفت با سیاست‌های محافظه‌کارانه رو به گسترش مورد حمایت جناح استالینی را شروع کرده بود. سخنرانی و مقاله تروتسکی در این مجموعه، در مورد سومین کنفرانس سراسری اتحادیه‌ها در حمایت از مادران و کودکان بود که در دسامبر ۱۹۲۵ در مسکو برگزار شد.

مجموعه پایانی، از کتاب *انقلابی که به آن خیانت شد* انتخاب شده که در سال ۱۹۳۶ - زمانی که تفکرات ارتجاعی استالینی در تمامی حوزه‌ها در شوروی پیروز شده بود - در نروژ نوشته شد. در این مجموعه، تروتسکی موقعیت زنان و

خانواده را به عنوان بخشی از جریان فراگیر زوال انقلاب، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

برای بررسی اجمالی مقالات تروتسکی، بهتر است به تغییر و تحولات موقعیت زنان در اتحاد جماهیر شوروی نگاهی بیاندازیم. قبل از سال ۱۹۱۷، زنان در اصل برده شوهرانشان بودند. قوانین تزاری قید می‌کرد:

زن ملزم به اطاعت از شوهرش -رییس خانواده- است و به عنوان کدبانوی خانه، باید با عشق، احترام و وفاداری محض، با وی بماند و از هیچ نوع خدمت و توجهی دریغ نوزد.

قوانین تزاری به وضوح به مرد این اجازه را می‌داد که همسرش را کتک بزند. در برخی مناطق روستایی، زنان مجبور بودند حجاب داشته باشند و اجازه نداشتند خواندن و نوشتن بیاموزند.

بین سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۷، دولت شوروی مجموعه قوانین جدیدی را وضع کرد که برای نخستین بار رسماً به زنان، حقوق مساوی با مردان اعطا می‌کرد. این قوانین جدید، ثبت ازدواج را -که باید بر مبنای رضایت دو طرف باشد- به آسانی امکان‌پذیر ساخت. یکی از زوجین می‌توانست نام دیگری را بگیرد یا هر دو می‌توانستند نام‌هایشان را حفظ کنند (به عنوان مثال، تروتسکی به خاطر شرایط تابعیت، نام همسرش ناتالیا سدوف را برای خود برگزید و پسرانشان نیز نام مادرشان را گرفتند). اندیشه‌ای تحت عنوان کودکان نامشروع ملغی گشت. سقط جنین قانونی و آزاد، حق هر زنی در نظر گرفته شد. تا سال ۱۹۲۷ حتی اجباری به ثبت ازدواج نبود و طلاق بنا بر تقاضای یکی از دو طرف، با اطلاع یا بدون اطلاع دیگری، به راحتی ممکن بود. برنامه سال ۱۹۱۹ حزب کمونیست بیان می‌کرد:

وظیفه حزب در شرایط کنونی، اساساً فعالیت در حوزه عقاید و آموزش و پرورش است تا تمامی نشانه‌های نابرابری و تعصبات پیشین، به خصوص در بین قشرهای عقب‌مانده پرولتاریا و دهقانان، کاملاً از بین برود. حزب نباید خود را صرفاً به آزادی رسمی زنان محدود کند؛ بلکه باید برای رهایی آنان از بار جسمانی کار منسوخ خانه‌داری، از طریق جایگزین کردن آن با خانه‌های اشتراکی، غذاخوری‌های عمومی، رختشوی‌خانه‌های مرکزی، شیرخوارگاه‌ها و غیره، تلاش کند.

اولین گام‌ها در جهت خروج زنان از خانه‌ها و ورود آنان به عرصه زندگی اجتماعی و نیز تأثیر فراگیر انقلاب در از بین بردن تمام سنت‌های ارتجاعی، تأثیر به‌سزایی بر خانواده داشت. نظام خانواده، از اساس متحول شد و انواع تجربیات جدید به صورت زندگی اشتراکی، به ویژه توسط جوانان، به کار برده شد.

اما برنامه بلشویک‌ها کاملاً عملی نشد و در دهه ۱۹۳۰، نگرش دولت شوروی در قبال زنان و خانواده، کاملاً واژگون شد. دیدگاه‌ها به جای این که به دنبال جایگزینی برای خانواده باشند، در جهت حفظ آن تغییر یافتند و پیشرفت‌های زیادی که زنان، در ده سال اول انقلاب کسب کرده بودند، از بین رفت. سقط جنین، غیر قانونی اعلام گردید و طلاق، رفته‌رفته مشکل‌تر شد، تا جایی که به روند دادگاهی پرهزینه‌ای مبدل گشت. روسپی‌ها بازداشت شدند، در حالی که بنا بر سیاست‌های اولیه بلشویکی، فقط صاحبان روسپی‌خانه‌ها، دستگیر و مشتریان آنان افشا می‌شدند و برای روسپی‌ها، کارآموزی داوطلبانه فراهم می‌شد. ساعات کار کودکان‌ها، به منظور تقارن با ساعات روزهای کاری، کاهش یافت. به دخترچه‌ها، دروس ویژه‌ای در مدرسه آموزش داده شد

تا آن‌ها را برای نقش‌هایشان به عنوان مادر و زنان خانه‌دار، آماده کند. تروتسکی این فرایند واژگونی را در سال ۱۹۳۸ این‌گونه جمع‌بندی و بیان کرد:

موقعیت زن، روشن‌ترین و گویاترین شاخص برای ارزیابی یک نظام اجتماعی و سیاست‌های دولتی است. انقلاب اکتبر، رهایی زنان را سرلوحه کار خود قرار داد و مترقی‌ترین قانون تاریخ را در مورد ازدواج و خانواده وضع کرد. البته این بدین معنا نیست که بی‌درنگ یک زندگی شاد برای زنان شوروی به وجود آمد. رهایی حقیقی زنان، بدون پیشرفت کلی اقتصاد و فرهنگ، بدون نابودی خانواده اقتصادی خرده‌بورژوازی و بدون اجتماعی شدن سیستم تهیه غذا و آموزش و پرورش، قابل تصور نخواهد بود. در این اثنا، بوروکراسی، متأثر از غریزه محافظه‌کارانه‌اش، زنگ خطر فروپاشی خانواده را به صدا درآورد. در مورد شام خانوادگی و رختشویی خانگی، یعنی همان بردگی خانگی زنان، شروع به مدیحه‌سرایی کرد و برای اتمام کارش، با احیای مجازات کیفری برای سقط جنین، موقعیت زنان را رسماً به سطح ستوران تنزل داد. طبقه حاکم، در ضدیت کامل با مبانی کمونیسم، ارتجاعی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین هسته نظام طبقاتی - یعنی خانواده خرده‌بورژوازی - را دوباره احیا کرد. (نوشته‌های لئون تروتسکی (۱۹۳۷) - ۳۸، انتشارات پث فایندر، نیویورک، ۱۹۷۰، ص. ۱۷۰)

بعد از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ تغییراتی، از جمله آزادی مجدد سقط جنین، به وجود آمد. اما دیدگاه اصلی حفظ خانواده به عنوان واحد اقتصادی، تا به امروز باقی مانده است. مقاله‌ای در فوریه ۱۹۶۹، چاپ نشریه *زندگی*

شوروی در مورد قانون جدید ازدواج و خانواده - که توسط شورای عالی قانون‌گذاری شوروی در سال ۱۹۶۸ تصویب شد- اظهار داشته:

قانون اساسی جدید، همانند قبل بیان می‌دارد که تنها ازدواجی وجه قانونی دارد که رسماً ثبت شده باشد. این تعریف، برای هدف اصلی قانون خانواده شوروی - یعنی توانمندسازی نهاد خانواده- حیاتی است.

در حال حاضر، زنان شوروی همچنان بار سنگین خانه‌داری و پرورش کودک را به دوش می‌کشند. درصد بالایی از کودکان پیش‌دبستانی، از حضور در مهدهای کودک و کلاس‌های آمادگی محروم هستند! وسایلی مانند یخچال هنوز جزو کالاهای تجملی محسوب می‌شوند و سیستم گسترده‌ای برای رختشوی‌خانه‌های عمومی وجود ندارد؛ لباس‌ها باید در آپارتمان‌های کوچک و پرجمعیت شسته و آویزان شده، تا خشک شوند.

۵۰ درصد از مزدبگیران شوروی را زنان تشکیل می‌دهند؛ اما عموماً به کارهای کم‌دستمزد مشغولند و به تعداد متناسب، در پست‌های مدیریتی حضور ندارند. به عنوان مثال، ۳۲ درصد از کل مهندسان را زنان تشکیل می‌دهند، اما تنها ۱۲ درصد از آنان، مدیر پروژه هستند. آن‌ها همچنین ۷۳ درصد از معلمان دوره ابتدایی و راهنمایی را تشکیل می‌دهند، ولی فقط ۲۳ درصدشان مدیر مدرسه هستند. ۴۲ درصد از دانشمندان را زنان تشکیل می‌دهند، اما فقط دو نفر جزو ۲۰۴ نفر اعضای *آکادمی دانشمندان شوروی* هستند. ۷۹ درصد از پزشکان شوروی، زن هستند. از آنجایی که حقوق پزشکان، دو سوم حقوق یک کارگر ماهر است، مردان تمایلی به پزشک شدن ندارند. در عرصه سیاسی، فقط سه نفر از اعضای ۱۹۵ نفری کمیته مرکزی حزب کمونیست، زن هستند.

بازگشت به مفهوم بورژوازی خانواده و *وظایف* زن در آن، منفرد از دیگر تحولات اتحاد جماهیر شوروی روی نداد، بلکه بخشی از جریانی بود که تمامی جوانب زندگی مردم شوروی را تحت تأثیر قرار داد. امتیازات طبقاتی افزایش یافت، دموکراسی از بین رفت، سیاست خارجی محافظه کارانه‌ای، براساس نظریه *سوسیالیسم در یک کشور* به جای انقلاب جهانی، اتخاذ شد، گروه‌های شبه‌نظامی مردمی، به نفع کادر ثابت ارتش با حضور طبقه‌ای از افسران ممتاز، منحل گشت، هنر سرکوب شد، روش مقاطعه کاری برای پرداخت دستمزد مورد استفاده قرار گرفت، فشار بر اقلیت‌های داخلی ادامه پیدا کرد، جوانان سرکوب شدند و تصفیه‌ها، موجب حذف کل نسل بلشویک‌هایی شد که پایه‌گذاران انقلاب ۱۹۱۷ بودند.

چیزی که اتفاق افتاد را می‌توان *پس‌زئش*^۱ نامید: یک عمل سیاسی ضد انقلابی، به معنای عقب راندن انقلاب، نه تا مرحله احیای دوباره سرمایه‌داری، بلکه تا جایی که بسیاری از نشانه‌های جامعه سرمایه‌داری، ترویج یا تقویت شدند.

دلیل اصلی پیروزی ضد انقلاب، انزوای سیاسی و اقتصادی انقلاب و فقر جامعه شوروی بود. روسیه، علاوه بر عقب‌ماندگی شدید اقتصادی، در جنگ جهانی اول ویران شده بود. بعد از آن نیز بهترین و آگاه‌ترین مدافعان انقلاب، در جنگ داخلی ۱۹۱۸-۲۱ کشته شدند؛ سال‌هایی که بیست و یک کشور سرمایه‌داری، به قصد نابودی انقلاب، روسیه را مورد هجوم خویش قرار دادند. در خلال سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱، برخی از مناطق شوروی، به قحطی شدید دچار شدند، تا جایی که حتی آدم‌خواری شیوع پیدا کرد و انقلاب بدون این که

حمایت یا کمکی از جانب کشورهای انقلابی غنی‌تر دریافت کند، سال‌ها منزوی شد. تروتسکی تمایل به ظهور بوروکراسی به علت فقر را این‌گونه تشریح می‌کند:

زمانی که در فروشگاه‌ها، کالاها و مواد کافی وجود داشته باشد، خریداران می‌توانند به هر جایی که می‌خواهند بروند. اما وقتی که کالاها کم باشد، خریداران مجبورند صف بایستند. زمانی که صف‌ها خیلی طولانی باشند، لازم است پلیسی برای برقراری نظم گماشته شود. این‌چنین، قدرت بوروکراسی در شوروی آغاز شد. (انقلابی که به آن خیانت شد، انتشارات پث فایندر، نیویورک، ۱۹۷۰، ص. ۱۱۲)

این قشر پلیس و مجریان قانون که بر پخش کالاهای کمیاب نظارت داشتند، سریعاً افزایش یافتند و البته از به جیب زدن بهترین کالاها برای خود، دریغ نکردند. در نتیجه، بوروکراسی انحصاری با منفعی که جدا از منافع مردم شوروی بود، سر برآورد و مخالفان این نوع بوروکراسی، ضعیف شدند؛ زیرا انقلاب به واسطه جنگ‌ها و انزوایش در مقام تنها دولت کارگری در جهان سرمایه‌داری، ناتوان شده بود.

فقر شدیدی که گریبان‌گیر انقلاب روسیه شده بود، به دو صورت، آزادی زنان را تحت تأثیر قرار داد: نخست محدودیت‌های آشکاری در پیشروی دولت شوروی در شکل‌دهی جایگزینی برای سیستم خانواده (مراکز مراقبت از کودکان، رختشوی‌خانه‌ها، رستوران‌ها و غیره) ایجاد کرد و دوم، موجب پیدایش بوروکراسی‌ای شد که همان‌طور که کیت میلث نوشت، *مارکسیسم را زیر و رو کرد*. بوروکراسی، از خانواده به عنوان نهادی سوسیالیستی، تمجید و از طبیعت سلطه‌جو و سرکوب‌گر آن، به عنوان پشتوانه‌ای برای حکومت خود استفاده کرد.

در گزیده‌های این جزوه، تأکید تروتسکی بر لزوم توسعه فرهنگ و تعالی شخصیت انسانی، برخاسته از همین عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی بود. اشاراتش به تراژدی خانواده‌های از هم پاشیده، مشکل میخوارگی^۱ در مسموم کردن روابط انسانی و تعداد زیاد کودکان بی‌خانمان و روسپیان، همگی از درنده‌خو شدن مردم به سبب نیاز اقتصادی حکایت می‌کرد. دیدگاه‌های سنتی و خرافی در بین زنان - که جزو ستم‌دیده‌ترین افراد بودند- رایج بود. برای مثال زمانی که مراکز مراقبت از کودکان تأسیس شد، در ابتدا بسیاری از زنان روستایی و حتی شهری، به آن بی‌اعتماد و مخالف آن بودند.

این عقب‌ماندگی شدید و فقدان جنبشی سازمان‌یافته برای آزادی زنان، در استفاده مکرر تروتسکی از واژه‌های *مادر* و *همسر* به عنوان مترادف واژه *زن*، در یک دسته قراردادن زنان و کودکان و در پیامش برای *حمایت از مادری* منعکس شده است. دلیل این کار، بخشی بدین خاطر بود که زنان و کودکان، در وابستگی اقتصادی همه‌جانبه به پدر، با هم شریک هستند.

در تمامی این نوشته‌ها، تروتسکی به این حقیقت تأکید می‌ورزد که انقلاب سوسیالیستی، تنها یک پیش‌شرط لازم برای آزادی زنان است. فاکتور دیگر، سطح سرمایه مادی و توسعه فنی جامعه است. این موضوع، ریشه مشکلات اتحاد جماهیر شوروی بود. انقلاب روسیه، تنها انقلابی علیه سرمایه‌داری نبود، بلکه انقلابی علیه فئودالیسم و تزاریسیم نیز بود. انقلاب مجبور بود کار خود را با جبران عقب‌ماندگی خود از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، از طریق برقراری اصلاحات ارضی و راه‌اندازی صنعت، آغاز نماید. قبل از تحقق این مهم، هیچ

زیربنایی برای روابط سوسیالیستی بین مردم، مانند به هر کس به اندازه نیازش یا تدابیر زندگی اشتراکی، وجود نداشت.

انقلاب‌های سوسیالیستی، تاکنون تنها در کشورهایی که از نظر اقتصادی، عقب‌مانده بودند، رخ داده است. دلیل اصلی این که چرا هیچ کشوری به عنوان الگوی آزادی زنان از طریق انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد، همین موضوع است. یک انقلاب سوسیالیستی، به طور خودکار سوسیالیسم را به وجود نمی‌آورد؛ بلکه فقط شرایطی ایجاد می‌کند که برقراری سوسیالیسم را ممکن می‌سازد. تروتسکی اتحاد جماهیر شوروی را این‌گونه توصیف کرد:

حکومتی آزمایشی، در حال گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم.

در برخی موارد -مخصوصاً در رابطه با زنان-، اتحاد جماهیر شوروی، به سرمایه‌داری نزدیک‌تر است تا به سوسیالیسم، حتی اکنون که به صورت قابل توجهی در مسیر صنعتی شدن قرار دارد.

کیت میلر، در *سیاست‌های جنسی*، با این مسأله دست به گریبان است که چرا بوروکراسی در شوروی پیروز شد. او به درستی نشان می‌دهد که زنان در شوروی، از آزادی به‌دور هستند و موقعیت آنان اساساً همان موقعیت زنان در کشورهای سرمایه‌داری است.

اما تجزیه و تحلیل او ضعیف است؛ زیرا تلاش دارد ضد انقلاب در خانواده را جدا از ضد انقلاب سیاسی که تمام جنبه‌های زندگی مردم شوروی را تحت تأثیر قرار داد، ارزیابی کند. او دلیل اصلی عقاید ضد انقلابی در مورد زندگی خانوادگی و وضعیت زنان را این‌گونه استنتاج می‌کند:

نظریه مارکسیستی در فراهم نمودن بنیان ایدئولوژیک مناسب برای انقلاب جنسی، ناکام ماند و در برابر قدرت روان‌شناختی و تاریخی نظام پدرسالاری، بسیار خام و بی‌تجربه بود (ص. ۱۶۹).

بعد از آن می‌نویسد:

علاوه بر این‌ها، ادراکی در این مورد وجود نداشت که گرچه برای تحقق یک انقلاب جنسی باید تلاش‌های عملی صورت بگیرد، ولیکن معیار واقعی، در تغییر نگرش‌ها خواهد بود (ص. ۱۷۰).

وی خاطر نشان می‌کند که تروتسکی، بازگشت به خانواده پدرسالار را در کتاب *انقلابی که به آن خیانت شد*، به شدت محکوم کرد، اما می‌گوید:

این دیدگاه، ادراک ماقوع سال ۱۹۳۶ است (ص. ۱۷۰).

هر چند اگر رهبران انقلاب درک عمیق‌تری از روند انقلاب جنسی داشتند، می‌توانست تأثیرگذار باشد، اما اغراق‌آمیز خواهد بود اگر این ضعف را دلیل اصلی پیروزی بوروکراسی بدانیم. بالاترین سطح آگاهی در این زمینه نیز نمی‌توانست جلوی پیروزی استالین را - که بر مبنای عوامل مهمی چون فقر و انزوای انقلاب استوار شده بود- بگیرد.

مهم نبود که رهبران انقلاب برای مبارزه با نگرش‌های عقب‌مانده‌ای که از رسوم خانواده پدرسالار به جا مانده بود، چقدر باید تلاش می‌کردند، تا زمانی که برای جایگزینی خانواده خصوصی - که زن را محبوس می‌کرد- و اتمام وابستگی او به شوهرش، قدمی برداشته نمی‌شد، هیچ پیشرفت دائمی برای زنان شوروی قابل تحقق نبود. نیاز اساسی، تغییر نهادهایی بود که در تحلیل نهایی،

نگرش‌ها را تعیین می‌کردند و تحت تأثیر قرار می‌دادند. برنامه‌های بلشویکی دوره لنین و تروتسکی، بی‌نقص بود: رهایی زنان از نقش‌هایشان به عنوان بردگان خانگی، از طریق جایگزین کردن خانواده خصوصی با زندگی اشتراکی. اما متأسفانه منابع موجود در اتحاد جماهیر شوروی، برای تحقق سریع برنامه بلشویک‌ها کافی نبود.

توجه و دغدغه تروتسکی برای تغییر دیدگاه‌های عقب‌مانده در مورد زنان و خانواده، در تمامی گزیده‌های این جزوه، قابل مشاهده است و اذعان وی به نقش ویژه زنان در تغییر نگرش‌ها و عملکردها، در سخنرانی سال ۱۹۲۵ به وضوح نمایان است؛ آن‌جا که برای تغییر روابط قدیمی، به زنان به عنوان *دژکوبان معنوی* تأکید می‌ورزد.

نظر میلِت در مورد *ادراک مآوقع تروتسکی از سال ۱۹۳۶* نیز معتبر نیست. تروتسکی از سال ۱۹۲۳، یعنی از همان ابتدای ظهور *پس‌زنش* استالینی، مخالف این جریان بود و بقیه عمر و حتی جانش را در راه مبارزه سرسختانه علیه سنگرهای استالینیسم در تمام حوزه‌های فعالیت در شوروی و در جنبش بین‌المللی کارگری، گذاشت. تروتسکی حتی در سال ۱۹۲۷، در پلتفورم اپوزیسیون چپ، از دولت شوروی درخواست کرد:

ما باید خرده‌مکاناتی را که از کارگران گرفته شده، به آنان بازگردانیم (مهدهای کودک، بلیط‌های تراموا، تعطیلات طولانی‌تر و غیره).

تروتسکی بیش از یک دهه قبل از سال ۱۹۳۶ بیان کرده و هشدار داده بود که پیروزی بوروکراسی استالینی، تمامی فتوحات اجتماعی انقلاب را در معرض

خطر قرار داده، چهره زشت روسیه قبل از انقلاب را دوباره زنده خواهد کرد. او وضعیت زنان را در این پیش‌بینی دوراندیشانه، نادیده نگرفته بود. اگر نوشته میلث بر آن است که استدلال کند تروتسکی باید نقد سال ۱۹۳۶ را زودتر انجام می‌داد، پس استنتاجی غیر تاریخی کرده است. ضد انقلاب سیاسی، جریانی بود که در پایان دهه ۱۹۳۰ موقعیت خود را تثبیت کرد. این فرضیه که زوال انقلاب در دهه ۱۹۲۰، نتیجه از پیش تعیین شده‌ای بود، اشتباه است. هر لحظه‌ای در امتداد این مسیر، وقوع انقلابی موفق در کشوری دیگر، موجب تقویت نیروهای انقلابی در داخل اتحاد شوروی و احتمالاً مانع تثبیت پیروزی استالینیست‌ها می‌شد.

چیزی که امروزه بدان نیازمندیم، ادامه راه انقلاب ۱۹۱۷ تا رسیدن به پیروزی کامل است. انقلابی سیاسی که رهبری بوروکراتیک، انحصاری و محافظه‌کارانه‌ای که هم اینک در اتحاد شوروی وجود دارد را نابود کند و به سمت حذف امتیازات طبقاتی، احیای دموکراسی کارگران و نگرش انقلابی در تمامی زمینه‌ها -از جمله رهایی زنان و جایگزینی خانواده- پیش رود.

شروع این جریان را می‌توان در شورش سال ۱۹۵۳ برلین شرقی، انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان و بهار ۱۹۶۸ چک دید. در اتحاد جماهیر شوروی نیز مخالفت‌ها و شورش‌های وسیعی به صورت مخفیانه وجود دارد که بازتاب آن در آثار نویسندگان مخالف، کاملاً چشمگیر بوده است. انتقاد از سیاست‌های ارتجاعی بوروکراسی در قبال خانواده، در آثار برخی از این نویسندگان، مانند کتاب *حلقه اول* سولژنیتسین^۱، رو به افزایش است. وی در این رمان می‌نویسد:

داسا پایان‌نامه‌اش را برای سومین بار شروع می‌کرد. اولین موضوعش، مشکلات توزیع غذا در لوای سوسیالیسم بود. این موضوع، بیست سال پیش کاملاً آشکار بود؛ زمانی که هر پیشاهنگی - که داسا هم یکی از آنان بود - کاملاً می‌دانست که آشپزخانه خانوادگی، متعلق به گذشته بوده، زنان آزاد، صبحانه و ناهارهایشان را در غذاخوری‌های اشتراکی می‌خورند. اما بعد از سال‌ها، این موضوع، مغشوش و حتی خطرناک شد. بی‌شک هرکسی که در ناهارخوری اشتراکی غذا می‌خورد، مثل خود داسا، فقط از روی نیاز این کار را انجام می‌داد. فقط دو نوع غذاخوری اشتراکی وجود داشت: رستوران‌های گران‌قیمت - که به هیچ عنوان با اصول سوسیالیستی همخوانی نداشت - و بارهای کوچک بسیار ارزان‌قیمت که فقط ودکا می‌فروختند. از لحاظ تئوریک، آن‌ها هنوز غذاخوری‌های اشتراکی نامیده می‌شدند، زیرا کاریفئوس بزرگ (استالین) در بیست سال گذشته، آن‌قدر سرش شلوغ بود که نمی‌توانست در مورد توزیع غذا سخنرانی کند. پس اعتراض شخصی در این مورد، خطرناک بود.

گرایش‌های اجتماعی به شورش و مخالفت در اتحاد شوروی، حاکی از اهمیت زنان شوروی است. امروزه زنانی چون لاریسا دنیل که در تظاهرات علیه تجاوز شوروی به چکسلواکی در میدان سرخ مسکو شرکت کرد، جزو معروف‌ترین مخالفان هستند؛ درست مثل پیشینیانشان که در خلق انقلاب ۱۹۱۷، نقش مهم و برجسته‌ای ایفا کردند.

با گسترش جنبش‌های آزادی زنان در سراسر جهان، غیر ممکن است که چنین جنبشی در شوروی به وجود نیاید یا در انقلاب سیاسی که اکنون در

آن‌جا به وجود آمده، نقش عمده‌ای ایفا نکند. درس بزرگی از هر دو جنبه مثبت و منفی که از تجربیات شوروی می‌توان آموخت، نیاز زنان همانند قبل از انقلاب سوسیالیستی و در جریان آن، به سازمان‌دهی است. در نتیجه با تضمین برآورده شدن نیازها و خواسته‌هایشان و نه تحت انقیاد قرار گرفتن، قادر خواهند بود بیش‌ترین نقش (دژکوب، به بیان تروتسکی) را درون انقلاب ایفا کنند. این درس، نه تنها برای کشورهای سوسیالیستی که انقلاب سوسیالیستی باید در آن‌ها احیا یا از تغییر شکل نجات یابد، بلکه برای هر کشوری مانند کشور ما - که انقلاب سوسیالیستی تازه در آن‌ها پا گرفته است - کاربرد دارد.

کارولاین لوند

۱۵ اکتبر ۱۹۷۰

چاپ دوم، شامل مقاله مجله‌ای است که تروتسکی در سال ۱۹۳۲ در پاسخ به سؤالاتی که آن مجله از وی پرسید، نوشت؛ درست زمانی که پیشنهادهایی برای به رسمیت شناخته شدن اتحاد شوروی از سوی ایالات متحده، بحث‌های گسترده‌ای را در خصوص شرایط زندگی در اتحاد شوروی به وجود آورده بود.

از خانواده قدیمی تا خانواده امروزی

این مقاله ۱۳ جولای ۱۹۲۳ در *پراودا* منتشر شد. نخستین ترجمه انگلیسی آن، توسط ز. ونگروا^۱ سال ۱۹۲۴ در نشریه *پرابلمز آو لایف* چاپ شد.

روابط درونی و وقایع داخل خانواده، ذاتاً مشکل‌ترین موضوع برای بررسی و جزئی‌ترین مقوله‌ای است که آمار بدان پرداخته است. در نتیجه به راحتی نمی‌توان گفت که امروزه پیوندهای خانوادگی، تا چه حد آسان‌تر و بیش‌تر از گذشته گسسته می‌شود (البته در زندگی واقعی، نه بر اساس اسناد و مدارک). در این مورد تا حدود زیادی باید به قضاوت بر اساس مشاهدات بسنده کنیم. گذشته از این، تفاوت بین دوره قبل از انقلاب و زمان حال، این است که در گذشته، تمامی مشکلات و تعارضات در خانواده‌های طبقه کارگر، توسط خود آنان نادیده گرفته می‌شد؛ در حالی که امروزه بسیاری از کارگران عالی‌رتبه، در پست‌های کلیدی مشغول به کارند و زندگی آن‌ها، بیش از پیش مورد توجه همگان است و هر فاجعه خانوادگی در زندگیشان، به حواشی و حتی گاهی شایعات بی‌اساس بدل می‌شود.

Z. Vengerova ¹

به تبع این ابهامات جدی، نمی‌توان انکار کرد که روابط خانوادگی، از جمله روابط خانوادگی طبقه کارگر، زیر و رو شده است. این موضوع به عنوان واقعیتی اثبات شده، در کنفرانس مبلغان^{II} حزبی در مسکو عنوان شد و نه تنها کسی بدان اعتراض نکرد، بلکه همه به شکل‌های متفاوت و به شیوه خود، تحت تأثیر قرار گرفتند. برخی با بدگمانی فراوان و برخی دیگر با احتیاط به این موضوع نگریستند و بقیه نیز هنوز به نظر بهت‌زده و متعجب بودند. در هر صورت، این مسأله برای همه آشکار بود که جریانی بزرگ در راه است که برای بروز فرصت‌های پنهان خود در جهت آغاز یک نظام خانوادگی جدید و برتر، هنوز زمان کافی ندارد. جریانی که به طرز مغشوشی بیمارگونه یا نفرت‌انگیز، مضحک یا فاجعه‌بار تلقی می‌شد.

اطلاعاتی در مورد فروپاشی خانواده به مطبوعات راه یافته که بسیار مبهم و کلی هستند. مقاله‌ای در این مورد خواندم که فروپاشی خانواده در طبقه کارگر را به عنوان موردی از **تأثیر بورژوازی بر طبقه کارگر** مطرح کرده بود. موضوع به این سادگی‌ها نیست. ریشه این مسأله، در لایه‌های عمیق‌تر و پیچیده‌تری نهفته است. تأثیر بورژوازی گذشته و کنونی، همچنان وجود دارد. اما فرآیند اصلی، از تکامل دردناک خود خانواده پرولتاری شکل گرفته؛ تحولی که در حال تبدیل به بحران است و ما هم اینک شاهد نخستین مراحل پرآشوب این جریان هستیم.

تأثیر بسیار مخرب جنگ بر خانواده، به خوبی شناخته شده است. جنگ به خودی خود، خانواده را از بین می‌برد و مردم را به مدت طولانی از هم دور یا تصادفاً به هم نزدیک می‌کند. این تأثیر جنگ، با ظهور انقلاب ادامه پیدا کرد و تقویت شد. سال‌های جنگ، تمامی آن چیزهایی را که فقط به اتکای سکون

رسوم تاریخی پابرجا مانده بودند، زیر و رو کرد. قدرت تزارها، امتیازات طبقاتی و خانواده سنتی را از بین برد. انقلاب، دولتی جدید بنا نهاد و بدین وسیله، به ساده‌ترین و ضروری‌ترین هدفش نایل شد.

بخش اقتصادی این مسأله، اما بسیار پیچیده‌تر بود. جنگ، نظم اقتصادی گذشته را بر هم زد و انقلاب آن را نابود کرد. اینک ما در حال بازسازی موقعیت جدید اقتصادی هستیم که هنوز عمدتاً از طریق سازمان‌دهی مجدد ارکان قدیمی به روش‌های جدید انجام می‌گیرد. در حوزه اقتصاد، به تازگی دوران رکود را پشت سر گذاشته‌ایم و سیر صعودی را آغاز کرده‌ایم. پیشرفت ما هنوز خیلی کند است و تا دستیابی به اقتصاد جدید سوسیالیستی، فاصله داریم. اما یقیناً از دوران نابودی و ویرانی، خارج شده‌ایم. طی سال‌های ۲۱-۱۹۲۰ رکود به پایین‌ترین حد رسیده بود.

زمان زیادی طول می‌کشد تا اثرات اولین دوره ویرانگر بر زندگی خانوادگی از بین برود. روند فروپاشی، کماکان در اوج خود قرار دارد. باید در نظر داشته باشیم که خانواده و زندگی خانوادگی، در حال گذر از دوره ۲۱-۱۹۲۰ است و هنوز به استانداردهای سال ۱۹۲۳ نرسیده است. زندگی خانوادگی، محافظه‌کارتر از زندگی اقتصادی است و یکی از دلایل این است که هنوز نسبت به دومی، آگاهی کم‌تری دارد.

طبقه کارگر در حوزه سیاست و اقتصاد، به عنوان یک سازمان کامل عمل کرده و با کمک به پیشروی پیشگامان خود - حزب کمونیست - به سوی صفوف مقدم، به واسطه آنان به اهداف تاریخی خود، جامعه عمل می‌پوشاند. طبقه کارگر در زندگی خانوادگی به سلول‌هایی به نام خانواده تقسیم می‌شود. تغییر رژیم سیاسی و حتی تغییر سامان اقتصادی دولت - هدایت کارخانه‌ها و کارگاه‌ها

به دست کارگران- یقیناً تأثیراتی بر وضعیت خانواده داشته است. اما این تأثیرات، فقط به صورت ظاهری و غیر مستقیم بوده، بدون این که اثری بر صورت‌بندی‌های رسوم خانوادگی بر جای مانده از گذشته بگذارد.

اصلاحات بنیادین خانواده و به طور کلی‌تر، کل نظام زندگی خانوادگی، از سویی نیازمند تلاش آگاهانه وسیعی از جانب تمام توده‌های طبقه کارگر و از سوی دیگر، مستلزم وجود میل قدرتمند درونی به فرهنگ و پیشرفت در خود این طبقه است. برای شخم زدن کلوخ‌های سخت، به خیش قدرتمندی نیازمندیم. ایجاد برابری سیاسی بین مردان و زنان در شوروی، اولین و آسان‌ترین مسأله بود. بعد از آن، مسأله بسیار دشوارتر، ایجاد برابری شغلی بین زنان و مردان در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و اتحادیه‌های صنفی بود و اجرای آن به گونه‌ای که مردان، زنان را در وضعیت نامساعدی قرار ندهند. اما قطعاً دست یافتن به تساوی حقیقی بین زنان و مردان در داخل خانواده، مسأله دشوارتری است. تمامی عادات خانوادگی ما، قبل از عینیت یافتن، باید از ریشه دگرگون شوند. در عین حال کاملاً آشکار است که اگر تساوی حقیقی بین زن و شوهر در خانواده، در مفهوم متعارف و همچنین در روند زندگی، وجود نداشته باشد، نمی‌توانیم از آزادی آنان در خدمات اجتماعی یا حتی سیاست سخن برانیم. مادامی که زن با کار خانگی، مراقبت از خانواده، آشپزی و خیاطی، به بند کشیده شده، تمامی فرصت‌هایش برای شرکت در زندگی سیاسی و اجتماعی از بین خواهد رفت.

آسان‌ترین مسأله، مربوط به پذیرش قدرت بود. با این حال همین مسأله به تنهایی، تمامی توان ما را در اوایل انقلاب به خود مشغول کرد و نیازمند جانفشانی‌های بی‌حدوحصری بود. جنگ داخلی، ناگزیر اقدامات خشونت‌باری

در پی داشت. عوام بی‌فرهنگ، از درنده‌خو شدن اخلاقیات و خون‌خواری و گمراهی پرولتاریا شکوه سر دادند. اما آن چه در واقع اتفاق افتاد، این بود که پرولتاریا با استفاده از قهر انقلابی خویش، در تدارک و هدایت مبارزه‌ای برای استقرار فرهنگی نو و ارزش‌های اصیل انسانی بود.

در چهار یا پنج سال نخست، یک دوره رکود اقتصادی هولناک را سپری کردیم. نیروی تولید کارگران، کاهش یافت و کیفیت تولیدات به طرز وحشتناکی پایین آمد. دشمنان این وضعیت را نشانه فروپاشی دولت شوروی تعبیر کردند یا خواستند تعبیر کنند. اما در واقع این دوره، مرحله اجتناب‌ناپذیر نابودی ساختارهای اقتصادی کهنه و اولین تلاش‌های مستقل، برای ایجاد ساختارهای جدید بود.

در مورد روابط خانوادگی و کلاً اشکال زندگی فردی، مسلماً باید دوره اجتناب‌ناپذیری برای فروپاشی سنت‌هایی که از گذشته به ارث رسیده و تحت کنترل عقلانیت در نیامده بودند، طی شود. اما در این حوزه از زندگی خانوادگی، دوره انتقاد و تخریب، دیرتر شروع شد، بسیار به درازا کشید و اشکال ناخوشایند و آزاردهنده‌ای به خود گرفته است که هنوز از دید ناظر بیرونی، پیچیده و غیر قابل درک هستند. این علایم پیش‌رونده تغییرات بحرانی در وضعیت کشور، در اقتصاد و زندگی روزمره به طور کل، باید به روشنی مشخص و تبیین شوند تا مانع هراس ما از مشاهده این پدیده‌ها گردد. باید یاد بگیریم که با دیدی درست در مورد این پدیده‌ها قضاوت کنیم تا جایگاه واقعی آنان را در پیشرفت طبقه کارگر درک کرده، آگاهانه، شرایط جدید را به سمت اشکال زندگی سوسیالیستی هدایت کنیم.

آگاهی دادن در این مورد، امری ضروریست؛ همان‌طور که هم‌اکنون صدای زنگ خطر را می‌شنویم. در کنفرانس مبلغان حزب در مسکو، برخی رفقا با اضطرابی زیاد از قطع آسان روابط خانوادگی قدیمی و ایجاد اشکال جدید که به همان اندازه ناپایدارند، سخن گفتند. قربانیان، در تمام موارد، مادران و کودکان هستند. از طرفی دیگر، در میان ما کیست که در مکالمات خصوصی، شکایتی، اگر نگوییم ناله، در مورد سقوط اخلاقیات بین جوانان شوروی مخصوصاً در بین کومسومول‌ها^{III} نشنیده باشد؟ همه این شکایت‌ها، مبالغه‌آمیز نیستند؛ بلکه حقایقی نیز در بین آنان وجود دارد. ما مطمئناً باید با بخش‌های تاریک این حقیقت مبارزه کنیم. مبارزه‌ای که برای فرهنگ والاتر و ارتقای شخصیت انسانی خواهد بود. اما برای آغاز کارمان، مواجهه با ریشه‌های این مسأله بدون اخلاق‌گرایی ارتجاعی یا یأس عاطفی، ابتدا باید از حقایق مطمئن شده، آن چه که واقعاً اتفاق افتاده را با دقت، مشاهده و بررسی کنیم.

همان‌طور که در بالا ذکر شد، وقایع عظیمی چون جنگ و انقلاب، به خانواده قدیمی یورش بردند و به دنبال آن، تفکر انتقادی پنهانی، بررسی و ارزیابی آگاهانه روابط خانوادگی و اشکال زندگی به آرامی سربرآوردند. نیروی مکانیکی وقایع بزرگ به همراه نیروی انتقادی ذهن‌های هشیار به تخریب روابط خانوادگی که اینک شاهد آن هستیم، منجر شد. کارگر روس اکنون، پس از فتح قدرت، باید در بسیاری از بخش‌های زندگی خود، اولین قدم‌های آگاهانه‌اش را برای فرهنگ بردارد. او تحت تأثیر تکانه برخوردهای شدید، برای اولین بار خود را از تمامی اشکال سنتی زندگی، عادات خانوادگی و روابط و مناسک کلیسایی رها کند.

شکی نیست که در ابتدا اعتراض فرد، شورش وی علیه گذشته سنتی، هرج و مرج یا حتی بی‌بند و باری تلقی می‌گردد. در سیاست، امور نظامی و اقتصاد، شاهد این موضوع بوده‌ایم؛ در این حوزه‌ها، فردگرایی آنارشیستی به نقش‌هایی چون افراط‌گرایی، تعصب و لفاظی در تجمعات درآمد. باز هم شکی نیست که این جریان، با شخصی‌ترین و دردناک‌ترین روش، روابط خانوادگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این جا است که فرد آگاه، در صدد سازمان‌دهی مجدد به روشی جدید، از مسیرهای قدیمی خارج و متوسل به اسراف، شرارت و تمام خطاهایی شد که در کنفرانس مسکو اعلام گردید.

با بسیج نیروها، شوهر، از محیط همیشگی خود جدا و در جبهه‌های جنگ داخلی، تبدیل به شهروندی انقلابی شد. تغییری مهم به وجود آمد. نگرش وی، جامع‌تر و آرمان‌هایش رفیع‌تر و پیچیده‌تر شد. حال او انسان دیگری شده است. اما در بازگشت، همه چیز را عملاً بدون تغییر می‌یابد. همدلی و تفاهم گذشته با افراد خانه در چارچوب روابط خانوادگی از بین می‌رود، اما هیچ تفاهم و توافق جدیدی حاصل نمی‌شود. سردرگمی متقابل، به نارضایتی متقابل و سپس به خصومت تبدیل می‌شود. خانواده از هم می‌پاشد.

شوهر یک کمونیست است. زندگی فعالی دارد، به کارهای اجتماعی مشغول است، فکرش رشد می‌کند و زندگی شخصیش، غرق در کار شده است. اما همسرش نیز یک کمونیست است. می‌خواهد به فعالیت‌های اجتماعی بپردازد، در گردهمایی‌های عمومی شرکت کند و در دولت شوروی یا اتحادیه‌ها کار کند. زندگی خانوادگی، قبل از این که بفهمند، عملاً وجود خارجی خود را از دست می‌دهد یا عدم حضور در محیط خانه، موجب بروز درگیری‌های دائمی می‌شود و زن و شوهر با هم اختلاف پیدا می‌کنند. خانواده از هم می‌پاشد.

شوهر، کمونیست و همسرش غیرحزبی است. شوهر در کارش غرق شده، اما زن کماکان فقط به مراقبت از خانواده مشغول است. در واقع روابط مسالمت‌آمیزی بر پایه ازهم‌بیگانگی متداول، بین آن‌ها وجود دارد. اما کمیت‌های که شوهر در آن مشغول است - سازمان حزب -، به وی دستور می‌دهد که مسایل مربوط به خانه را از ذهنش بیرون کند. او بی‌چون و چرا اطاعت کرده، این موضوع را کاملاً طبیعی قلمداد می‌کند. برای همسرش اما این یک فاجعه است. تنها یک اتفاق کوچک، آن‌ها را به ورطه‌ای می‌کشاند که فکر و ذهن زن و شوهر را از هم جدا می‌کند و روابط تیره و تار می‌شود. خانواده از هم می‌پاشد.

یک خانواده قدیمی، با ده تا پانزده سال زندگی مشترک. شوهر یک کارگر خوب است که زندگیش را وقف خانواده کرده؛ همسر نیز زندگی خود را برای خانواده می‌گذارد و در این راه، تمام توانش را به کار می‌برد. اکنون اما تصادفی با سازمان زنان کمونیست آشنا و دنیای تازه‌ای پیش چشمانش گشوده می‌شود. نیرویش را صرف هدف جدید و جامع‌تری می‌کند و خانواده مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. شوهر خشمگین شده و همسر به سبب حصول خودآگاهی مدنی، آزرده می‌شود. خانواده از هم می‌پاشد.

نمونه‌هایی از این تراژدی‌های خانوادگی که همه به یک نقطه -فروپاشی خانواده- ختم می‌شوند، به وفور می‌توان برشمرد. ما به شاخص‌ترین موارد اشاره کرده‌ایم. در تمام نمونه‌های ما، این فاجعه به سبب تضاد بین نیروهای کمونیست و غیرحزبی به وجود آمده است. اما فروپاشی خانواده یا به عبارتی خانواده قدیمی، فقط به سطوح بالای این طبقه، به عنوان گروهی که بیش‌تر در معرض تأثیر شرایط جدید قرار دارد، محدود نمی‌شود. سیر فروپاشی در روابط خانوادگی، به سطح عمیق‌تری نفوذ کرده است. صرفاً پیشگامان حزب

کمونیست، آن چه که برای کل افراد طبقه اجتناب‌ناپذیر است را زودتر و شدیدتر از سر می‌گذرانند. نگرش انتقادآمیز در قبال شرایط قدیمی و مطالبات جدید برای خانواده، از محدوده حزب کمونیست و به طور کل طبقه کارگر، فراتر رفته است.

قانون ازدواج عرفی در زمان خود برای خانواده سنتی که تا حدود زیادی وابسته به ظواهر است، ضربه سنگینی بود. هر چقدر دل‌بستگی شخصی، نقش کم‌تری در ازدواج قدیمی داشت، قدرت الزام‌آور نیروهای بیرونی، سنت‌های اجتماعی و به ویژه تشریفات مذهبی، نقش بیش‌تری داشتند. هر ضربه‌ای به قدرت کلیسا، ضربه‌ای به خانواده نیز بود. رسوم مذهبی که کماکان به واسطه نیروی سکون در حال استفاده باقی مانده، محروم از قدرت نفوذ و تأیید دولتی، به عنوان یکی از تکیه‌گاه‌های خانواده متزلزل به شمار می‌رود. اما زمانی که هیچ تعهد درونی در خانواده وجود نداشته باشد و هیچ چیز جز نیروی سکون، خانواده را از فروپاشی کامل نجات ندهد، هر فشاری از بیرون به احتمال زیاد منجر به از هم‌پاشیدن آن شده، هم‌زمان ضربه‌ای بر پایداری به شعائر کلیسایی نیز خواهد بود. امروزه فشارهای بیرونی، به مراتب بیش‌تر از گذشته وجود دارند. به همین دلیل خانواده، متزلزل و ناتوان از بهبودی است و دوباره از هم می‌پاشد. زندگی، بر اساس شرایط خویش به قضاوت می‌نشیند و با محکومیت دردناک و ظالمانه خانواده، کارش را به پایان می‌برد. تاریخ، درختان پیر را بر زمین می‌افکند و خرده‌های چوب در باد به پرواز در می‌آیند.

اما آیا زندگی موجب شکل‌گیری مبنایی از خانواده جدید می‌شود؟ بی‌شک! ما فقط باید به ماهیت این مبانی و روند شکل‌گیری آن‌ها دقیق بیاندیشیم. همانند موارد دیگر، باید شرایط عینی را از شرایط روان‌شناختی و جمع را از

فرد جدا کنیم. از نظر روان‌شناختی، سیر تکاملی خانواده نوین و در کل روابط انسانی جدید، برای ما به منزله پیشرفت در فرهنگ طبقه کارگر، رشد فردی و ارتقای استاندارد نیازها و انضباط درونی وی محسوب می‌شود. از این لحاظ انقلاب به خودی خود، گام بزرگی به جلو بوده است و پدیده هولناک خانواده ازهم‌پاشیده، صرفاً نشانه‌ای -اگر چه ظاهراً دردناک- از آگاهی طبقه کارگر و افراد درون این طبقه است. از این منظر، تمامی فعالیت‌ها ما در امور فرهنگی - فعالیت‌هایی که در حال حاضر مشغول به انجام آن هستیم و فعالیت‌هایی که باید انجام دهیم-، تمهیداتی برای روابط و خانواده جدید هستند. بدون ارتقای سطح فرهنگ هر مرد و زن کارگر، خانواده جدید و برتر، به وجود نخواهد آمد. زیرا در این حیطة تنها از نظم و انضباط درونی می‌توانیم سخن بگوییم و نه اجبار بیرونی. نیروی انضباط درونی فرد در خانواده، مشروط به مسیر زندگی درونی و وسعت و اهمیت رشته‌هایی است که زن و شوهر را به هم پیوند می‌دهد. تدارکات مادی برای وضع زندگی نو و خانواده جدید را اساساً نمی‌توان از فعالیت کلی سازوکار سوسیالیستی جدا دانست. حکومت کارگری باید ثروتمندتر شود تا بتواند از عهده آموزش همگانی کودکان و رهاسازی خانواده از زیر بار آشپزی و شست‌وشو برآید. اجتماعی کردن وظایف خانه‌داری و آموزش همگانی کودکان، بدون پیشرفت چشمگیری در اقتصاد، غیر قابل تصور است. ما به اشکال بیش‌تری از اقتصاد سوسیالیستی نیازمندیم. تنها تحت چنین شرایطی می‌توانیم خانواده را از فشار کارکردها و مسؤولیت‌هایی که امروزه موجب فروپاشی آن می‌شود، برهانیم. شست‌وشوی لباس‌ها باید توسط رختشوی‌خانه‌های عمومی، تهیه غذا توسط رستوران‌های عمومی و خیاطی توسط کارگاه‌های عمومی انجام پذیرد. کودکان باید توسط معلمان کارآمد

دولتی که استعداد واقعی این کار را دارند، آموزش ببینند. آنگاه پیوند بین زن و شوهر، از قید هر چیز بیرونی و فرعی رها شده، طرفین از مغروق ساختن زندگی دیگری، دست خواهند کشید. دست آخر تساوی واقعی برقرار خواهد شد و پیوند دو طرف، بر اساس علاقه متقابل شکل خواهد گرفت. مخصوصاً به همین دلیل، ثبات درونی - البته نه به طور مساوی - برای همه به وجود خواهد آمد و اجباری برای هیچ کس در کار نخواهد بود.

بدین ترتیب مسیر رسیدن به خانواده جدید، دو مرحله‌ایست: الف) ارتقای سطح فرهنگ و آموزش طبقه کارگر و افراد تشکیل‌دهنده این طبقه؛ ب) بهبود شرایط مادی طبقه کارگر با سازمان‌دهی از سوی دولت. این دو مرحله، عمیقاً به یکدیگر مرتبطند.

البته اظهارات بالا دال بر این نیست که درست در لحظه بهبود وضعیت مادی، خانواده جدید بی‌درنگ وضعیت درخور خود را پیدا خواهد کرد. خیر! حتی امروزه نیز پیشرفت‌های قطعی در جهت خلق خانواده جدید، امکان‌پذیر است. درست است که دولت تاکنون نتوانسته مسؤولیت آموزش کودکان، تأسیس آشپزخانه‌های عمومی - که اصلاحاتی در آشپزخانه‌های خانوادگی خواهد بود - و رختشوی‌خانه‌های عمومی - که در آن‌جا لباس‌ها دزدیده و پاره نشوند - را بر عهده گیرد، ولی بدان معنا نیست که خانواده‌های باپشتکارتر و مترقی‌تر، نتوانند حتی در این شرایط خود را در واحدهای خانوادگی اشتراکی بگنجانند. البته تجربیاتی از این دست باید با دقت طرح‌ریزی شود. تجهیزات فنی واحدهای اشتراکی باید پاسخگوی علایق و نیازهای گروه بوده، به همه اعضای گروه، تسهیلاتی آشکار ارایه دهد؛ اگر چه این تسهیلات در ابتدا مختصر باشد.

رفیق سماشکو^{IV} اخیراً در خصوص لزوم بازسازی زندگی خانوادگی ما نوشته است:

این تکلیف بهتر است عملاً اجرا و انجام شود؛ حکم صادر کردن و موعظه، به تنهایی تأثیری ندارد. نمونه‌ای گویا از ساختار جدید، کارآمدتر از هزاران کتاب عالی است. این پروپاگاندای عملی، توسط روشی که جراحان در طبابت بدان عمل پیوند می‌نامند، به خوبی اجرا می‌شود. زمانی که سطح زیادی از پوست به علت زخم یا سوختگی از بین می‌رود و امیدی نیست که پوست برای برای بهبود آن قسمت، به طور کافی رشد کند، قسمت‌هایی از پوست بخش‌های سالم بدن بریده شده، به این قسمت‌های بدون پوست، پیوند زده می‌شود. این سطوح، به هم متصل شده، رشد می‌کنند، تا زمانی که تمام سطوح با پوست پوشیده می‌شود.

در پروپاگاندای عملی نیز همین شیوه اجرا می‌شود. وقتی کارخانه یا کارگاهی، شکل کمونیستی به خود گرفت، کارخانه‌ها دیگر نیز از آن پیروی می‌کنند. (ن. سماشکو، مرده، زنده را حفظ می‌کند، ایزوستیا، شماره ۱۸، ۱۴ آوریل، ۱۹۲۳)

تجربه چنین واحدهای خانوادگی اشتراکی - که هنوز اولین و ناقص‌ترین نمونه سبک زندگی کمونیستی است - باید با دقت مورد مطالعه و توجه عمیق قرار گیرد. باید تلفیق ابتکار عمل شخصی و حمایت دولتی - مخصوصاً از جانب شوراهای محلی و سازمان‌های اقتصادی - در الویت باشد. بنای خانه‌های جدید - بالاخره در حال ساخت این خانه‌ها هستیم - باید مطابق با نیازهای گروه‌های

خانوادگی اشتراکی تنظیم شود. اولین موفقیت آشکار و مسلم در این زمینه، هر اندازه کم و محدود، قطعاً سبب خواهد شد تا گروه‌های بیش‌تری به این روش زندگی، تمایل پیدا کنند. هنوز زمان اجرای طرح حساب‌شده‌ای که در بالا معرفی شد، چه از لحاظ منابع مادی دولت و چه از لحاظ آمادگی پرولتاریا، فرا نرسیده است. اما تنها از طریق ایجاد الگوهای زندگی اشتراکی می‌توانیم از بن‌بست کنونی رهایی یابیم. باید قدم‌به‌قدم جا پایمان را محکم کنیم. نباید با شتابزدگی به پیش رویم یا در دام آزمون‌های متوهمانه بوروکراتیک گرفتار شویم. دولت در زمان مقرر با کمک شوراهای محلی، واحدهای تعاونی و غیره، خواهد توانست تمامی فعالیت‌ها را اجتماعی کند و به آن، استحکام و وسعت بخشد. با این راهبرد، خانواده بشری، بنا به گفته انگلس *از ضرورت رهایی یافته، به آزادی واقعی دست خواهد یافت.*

نامه به گردهمایی بزرگداشت کارگران زن در مسکو

پیام تروتسکی به گردهمایی کارگران زن در مسکو، ۲۸ نوامبر
۱۹۲۳ در *پراودا* منتشر شد. این پیام توسط جورج ساندرز^۱ به انگلیسی
ترجمه و ۳۰ مارس ۱۹۷۰ در *اینترنشنال پرس* چاپ شد.

بسیار اندوهگینم که سرماخوردگی طولانی‌مدت، مرا از شرکت در
گردهمایی جشن پنجمین سالگرد فعالیت گسترده و هدفمند حزب در میان
زنان، بازداشت. اجازه دهید کتباً به شرکت‌کنندگان این مراسم تبریک بگویم؛
خصوصاً به زنان کارگر و دهقانی که به سبب فعالیت‌های حزب آگاه شده‌اند یا
در آینده خواهند شد.

مسأله‌رهایی زنان، هم از نظر مادی و هم معنوی، ارتباط تنگاتنگی با تغییر
شکل زندگی خانوادگی دارد. برچیدن میله‌های قفس تنگ و خفقان‌آوری که
ساختار کنونی زندگی خانوادگی، زن را درون آن حبس کرده و او را به برده و
حتی حیوان باربر تبدیل ساخته، امری ضروری است. این مهم تنها از طریق
سازمان‌دهی روش‌های اشتراکی تغذیه و پرورش کودک محقق خواهد شد.
راه رسیدن به این هدف کوتاه نیست؛ منابع مادی، قدرت اراده، دانش و
تلاش برای رسیدن به این هدف ضروری هستند.

^۱ George Saunders

دو مسیر برای تغییر زندگی روزمره خانوادگی وجود دارد: مسیر از پایین و مسیر از بالا. مسیر از پایین، به روش تلفیق منابع و تلاش‌های هر خانواده و روش ساخت واحدهای خانوادگی وسیع با آشپزخانه و رختشوی‌خانه اشتراکی اشاره دارد. مسیر از بالا نیز به معنای ابتکار عمل دولت یا شوراهای محلی برای ساخت اقامتگاه‌های گروه‌های کارگری، رستوران‌ها، رختشوی‌خانه‌ها و شیرخوارگاه‌های اشتراکی است. در یک حکومت کارگری و دهقانی، نه تنها هیچ تضادی بین این دو مسیر وجود ندارد، بلکه هر یک مکمل دیگری است. تلاش‌های دولت برای ایجاد روش جدید زندگی، بدون تلاش مستقل خانواده‌های کارگران، مثمر ثمر نخواهد بود و البته بهترین تجلی ابتکار عمل هر خانواده کارگری نیز بدون راهنمایی و کمک قدرت‌های دولتی و شوراهای محلی، موفقیت زیادی در بر نخواهد داشت. این کار باید همزمان هم از بالا و هم از پایین صورت گیرد.

کمبود منابع مالی، مانعی در این مسیر و همین‌طور در مسیرهای دیگر ایجاد می‌کند. اما این فقط بدین معناست که موفقیت واقعی به آن سرعتی که خواسته‌ایم، حاصل نخواهد شد. با این حال جایز نیست که مسأله ساخت نوع جدیدی از زندگی را به خاطر فقر نادیده بگیریم.

متأسفانه سکون و عادات نابخردانه، نیرویی عظیم به وجود می‌آورند. این عادات احمقانه و کور، در هیچ کجا آن قدر که در لایه‌های پنهان و تاریک زندگی خانوادگی نیرو و نفوذ دارند، تأثیر نمی‌گذارند و اول از همه چه کسی - جز زن انقلابی - به مبارزه علیه وضعیت نابسامان خانوادگی فراخوانده می‌شود؟ منظورم از طرح این موضوع، به هیچ وجه این نیست که کارگران آگاه، از مسؤولیت تلاش برای تغییر اشکال اقتصادی زندگی خانوادگی، خصوصاً شیوه‌های تغذیه،

پرورش کودکان و آموزش معاف هستند. بلکه کسانی برای ایجاد وضعیت جدید، فعالانه‌تر و مصرانه‌تر مبارزه می‌کنند که از وضعیت گذشته، بیش‌ترین رنج را برده باشند و در وضعیت خانوادگی کنونی، کسی که بیش‌ترین رنج را می‌کشد، زن -همسر و مادر- است.

به همین خاطر زن پرولتاریای کمونیست -و به دنبال او، هر زن آگاه- باید قسمت اعظم نیرو و توجه خویش را صرف تغییر زندگی روزمره کند. اگر عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی ما، مشکلات بی‌شماری ایجاد کرده و تنها اجازه حرکتی آرام در طول این مسیر به ما می‌دهد، با این وجود لازم است که افکار عمومی مشترک تمام کارگران زن را به عنوان اهرم فشار به کار بریم تا هر آن چه که با توجه به نیروها و منابع کنونی می‌توان انجام داد، عملی کنیم. تنها با این روش خواهیم توانست برای عقب‌مانده‌ترین و مطرودترین زنان کارگر و بعد از آن، برای زنان دهقان، دری به سوی قلمروی سوسیالیسم بگشاییم.

موفقیت همه‌جانبه در کارهایتان را آرزومندم
با بهترین تبریکات کمونیستی، ارادتمند شما

ل. تروتسکی

حمایت از مادری و مبارزه برای فرهنگ

تروتسکی ۷ دسامبر ۱۹۲۵ برای سومین کنفرانس سراسری حمایت از مادران و کودکان سخنرانی کرد. متن این سخنرانی، ۱۷ دسامبر ۱۹۲۵ در *پراودا* و *ایزوستیا* منتشر شد. جان فرلی^۱ آن را به انگلیسی برگرداند و در این مجموعه برای نخستین بار چاپ می‌شود.

رفقا! کنفرانس شما در حمایت از مادران و کودکان، بسیار ارزشمند است. زیرا محتوای فعالیت‌های این کنفرانس نشان می‌دهد که کار برای ساخت فرهنگ جدید سوسیالیستی، از چندین زاویه و همزمان در یک راستا در حال انجام است.

همین دیروز مجال یافتم تا در جریان بیانیه‌هایی که در کنفرانس شما به صورت جزوه ارایه شد، قرار گیرم - اگر چه وقت کافی نداشتم تا تمام آن‌ها را به طور کامل مطالعه کنم-. در این بیانیه‌ها، چیزی که بیش از همه نظر کسانی را که کم‌وبیش از دور نظاره‌گر هستند - هر چند که در اصل کسی حق ندارد خود را از کار شما کنار بکشد-، جلب می‌کند این حقیقت است که کار شما، عمق و عینیت چشمگیری به دست آورده است. بر پایه تجربیات مشترک، اکنون از آن مشکلات مبهمی که در سال‌های ۱۹-۱۹۱۸ در تمامی زمینه‌های فرهنگی و

زندگی با آن روبه‌رو بودیم، عبور کرده‌ایم و بدون از دست دادن دیدگاه‌های لازم یا افتادن در دام موشکافی بیش از حد به تفکر عینی و شیوه عمل کارآمد دست یافته‌ایم. این بزرگ‌ترین دستاورد ما در تمام زمینه‌های کاری ماست که به صورت جامع و کامل، در بیانیه‌های حمایت از مادران و کودکان بیان شده است. رفقا! چیزی که بیش از همه جلب توجه می‌کرد (حداقل برای من - و فکر می‌کنم هر خواننده این بیانیه‌ها -)، جدولی بود که در رساله رفیق لبدو^۱ در مورد مرگ‌ومیر نوزادان گنجانده شده بود، به شدت مرا تحت تأثیر قرار داد. احتمالاً شما تا به حال با عینیت بیش‌تری در مورد این موضوع به بحث پرداخته‌اید. اما علی‌رغم امکان تکرار مکررات، من نیز باید به این موضوع بپردازم. در این‌جا جدولی داریم که مرگ‌ومیر نوزادان یک ساله را از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۳ با هم مقایسه می‌کند. آیا آمار این جدول واقعی است؟ این نخستین پرسشی است که از خود و دیگران می‌پرسم. آیا این جدول درست است؟ به هر جهت، این آمار مورد سنجش افکار عمومی قرار خواهد گرفت. به نظر من این موضوع باید از سطح این بیانیه‌ها - که فقط در دسترس شما متخصصان امر قرار دارد- به فضای عمومی راه پیدا کرده، تبدیل به دارایی قابل دفاعی برای رسانه‌های ما و کلاً حزب و اتحاد شوروی شود. باید مورد بررسی آماری و همه‌جانبه قرار گیرد و اگر درست باشد، به عنوان دستاوردی باارزش، در فهرست فرهنگی سوسیالیستی ما ثبت شود.

از این جدول پیداست که در سال ۱۹۱۳، مرگ‌ومیر نوزادان تا یک ساله، در استان ولادیمیر ۲۹ درصد بوده، ولی اینک ۱۷/۵ درصد است و در مسکو ۲۸ درصد بوده که اکنون حدود ۱۴ درصد است. درحالی‌که سال ۱۹۱۳ زمانی بود

^۱ Lebedeva

که روسیه -بله! روسیه، به عنوان یک دولت، یک ملت یا مجموعه‌ای از ملت‌ها، بسیار ثروتمندتر از آنی بود که ما اینک هستیم- امروزه در تولید به سال ۱۹۱۳ نزدیک شده‌ایم، ولی در انباشت سرمایه هنوز به آن سال نرسیده‌ایم و حتی اگر زمانی از نظر سطح تولیدات صنعتی و کشاورزی با سال ۱۹۱۳ برابر باشیم، هنوز زمان طولانی در پیش داریم تا به انباشت سرمایه ملی که در سال ۱۹۱۳ داشتیم، برسیم.

این موضوع درست است یا نادرست؟ *صدایی از جمعیت: درست* / جرأت انکارش را ندارم. فقط می‌گویم شما از این موضوع آگاهید، اما همه کشور باید از آن مطلع شوند. تفاوت بین این ارقام باید در برابر دیدگان عموم به دقت مورد رسیدگی قرار گیرد. چنین کاهشی در مرگ‌ومیر، با چنین سطح پایینی از نیروهای تولید و انباشت، شگفت‌انگیز است! اگر این موضوع حقیقت داشته باشد، پس این مسلم‌ترین دستاورد فرهنگ جدید زندگی روزمره ما و بالاتر از همه، دستاورد تلاش‌های شما به عنوان یک سازمان است و اگر بعد از بررسی، این حقیقت برای افکار عمومی مسلم شد، باید رسماً اعلام کنید که از این پس، همگی ما باید از مقایسه با سطح پیش از جنگ بپرهیزیم.

این جدول نشان می‌دهد که مرگ‌ومیر نوزادان تا یک ساله در مسکو، نصف میزانی است که قبل از جنگ بود. اما موقعیت فرهنگی و شرایط زندگی روزمره ما پیش از جنگ، موقعیت ارباب و رعیتی یا به عبارتی حقیرانه‌ترین و وحشتناک‌ترین موقعیت بود. موفقیت ما با توجه به این شرایط، بسیار مسرتبخش است. اما شرایط قبل از جنگ نمی‌تواند معیاری برای ما محسوب شود. باید به دنبال معیار دیگری باشیم و در حال حاضر باید این معیار را در

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته جست‌وجو کنیم. میزان مرگ‌ومیر نوزادان، در کشورهای سرمایه‌داری چون آلمان، فرانسه، انگلستان و امریکا چقدر است؟ و من این‌جا دوباره به هم‌راستایی کاملِ روش و تشابه رویکرد برای این مسأله -در کار شما و در کار هر کس دیگری- رسیدم. اگر فعالیت‌های صنعتی و کشاورزی ما را دنبال کنید، روندهای یکسان و مشابهی را مشاهده خواهید کرد: در گذشته و حال، همواره با نگاهی به سطح پیش از جنگ کار کرده و می‌کنیم. می‌گوییم صنعت ما در سال گذشته به ۷۵ درصد از سطح پیش از جنگ رسیده و امسال از آغاز اکتبر، به ۹۵ درصد خواهد رسید و اگر همه چیز خوب پیش برود، حتی به ۱۰۰ درصد کامل نیز می‌رسد. اما به صرف همین واقعیت، باید به مقایسه موفقیت خود با سطح قبل از جنگ پایان دهیم. ما مجبور نیستیم به سطح قبل از جنگ -که بخش درخور توجهی از تاریخ بی‌تمدنی ماست- برسیم. اما مجبوریم فشارهای اقتصادی، نظامی و فرهنگی که از خارج به ما وارد می‌آید را تعدیل کنیم. دشمنان سرمایه‌دار، بافرهنگ‌تر و قدرتمندتر از ما هستند و صنعت آنان، برتر از صنعت ماست و ممکن است علی‌رغم ساختار سرمایه‌داری حاکم بر این کشورها، مرگ‌ومیر نوزادان در برخی از آنها، کم‌تر از این‌جا باشد.

در نتیجه به نظر من این جدول باید سرفصلی مهم و نقطه عطفی در کارهایتان باشد. در مورد قرار دادن این جدول به عنوان موضوعی برای بررسی و تثبیت آن در اذهان عمومی، باید بگوییم از حالا به بعد دیگر خود را با سطح قبل از جنگ مقایسه نمی‌کنیم، بلکه با کشورهایی که از لحاظ فرهنگی در سطح بالاتری قرار دارند، مقایسه خواهیم کرد.

سرنوشت مادر و کودک -به عبارتی صحبت در مورد اساسی ترین موضوع- در وهله نخست، به پیشرفت نیروهای تولیدی یک جامعه معین و میزان ثروتش و در مرحله بعد، به توزیع این ثروت در میان اعضای جامعه، یعنی به ساختار اجتماعی آن بستگی دارد. این حکومت ممکن است ساختار سرمایه‌داری داشته باشد یا به عبارتی نسبت به جامعه سوسیالیستی، در مرحله تکامل اجتماعی پایین‌تری قرار داشته باشد، اما با این وجود، ثروتمندتر باشد. این دقیقاً موضوعی است که تاریخ در حال حاضر به ما عرضه می‌کند: کشورهای پیشروی سرمایه‌داری، به طور غیرقابل مقایسه‌ای ثروتمندتر از ما هستند، اما سیستم توزیع و مصرف ثروت در این کشورها، متعلق به دوره پیشین تاریخی، یعنی دوره سرمایه‌داری است. ساختار اجتماعی ما باید از طریق امکانات موجود، به دنبال معیار، الگوها، اهداف و وظایفی برای خود باشد که به صورت منحصر به فردی والاتر از آن‌هایی باشد که نظام سرمایه‌داری ارائه می‌دهد. اما از آنجایی که سرمایه‌داری، همچنان از لحاظ نیروهای تولید، ثروتمندتر از ماست، باید رسیدن به آن‌ها در سطح تولید را وظیفه فوری خود بدانیم؛ چنان که بعدها از این نظام پیشی بگیریم. این بدین معناست که بعد از رد شدن از یک مانع - سطح قبل از جنگ- باید وظیفه دومی برای خود مقرر کنیم: همتراز شدن در اسرع وقت با بهترین دستاوردهای کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه‌داری؛ جایی که توجه به مسأله مادران و کودکان رنج‌دیده از سوی بورژوازی، توسط منافع طبقاتی اعمال می‌شود.

ممکن است بپرسید اگر موقعیت مادر و کودک، در وهله نخست به پیشرفت نیروهای تولیدی و سطح کلی اقتصاد در یک کشور معین و در وهله دوم، به ساختار اجتماعی و روش توزیع و مصرف ثروت در آن کشور بستگی داشته

باشد، پس فعالیت سازمان ویژه شما، چه اهمیتی دارد؟ پرسشی کاملاً معنادار مطرح کردم. هر ساختار اجتماعی، از جمله نوع سوسیالیستی آن، ممکن است خود را در شرایطی بیابد که امکانات مادی مورد نیاز برای پیشرفت و تغییر معینی در زندگی فراهم باشد، اما میل به کم‌کاری و سستی اراده، سنت سرسپردگی و بردگی و حماقت‌های محافظه‌کارانه، به مثابه پیوندی با گذشته و فقدان ابتکار عمل و جسارت در نابودی ساختار قدیمی زندگی - حتی در ساختار سوسیالیستی - وجود داشته باشد. وظیفه حزب ما و مجموعه سازمان‌های اجتماعی تحت رهبری آن، مثل سازمان شما، به پیش راندن سنت‌ها، عادات روزمره و روان‌شناسی و جلوگیری از عقب افتادن وضعیت زندگی روزمره از امکانات اقتصادی-اجتماعی است.

در عرصه فناوری، ضربه شدیدی به ما وارد می‌شود: فشار از سوی غرب. ما وارد بازارهای اروپایی شده‌ایم و در حال دادوستد هستیم. ما، یعنی دولت، به عنوان تاجر، علاقمندیم که گران بفروشیم و ارزان بخریم. اما برای خرید و فروش خوب، مجبوریم تولید ارزان داشته باشیم و برای تولید ارزان، باید فناوری پیشرفته و سازمان تولیدی سطح بالایی داشته باشیم. این بدان معناست که برای ورود به بازار جهانی، باید خود را زیر سلطه فناوری اروپایی و آمریکایی ببریم. حال چه بخواهیم یا نه، باید به پیش رویم. تمامی مسایل ساختار اجتماعی ما - که به سرنوشت مادران و کودکان نیز مرتبط است - به موفقیتی بستگی دارد که به واسطه آن بتوانیم در این رقابت جهانی، ایستادگی کنیم. اکنون بر همگان آشکار است که ما حساب بورژوازی را در کشوریمان رسیده‌ایم و صنعت بر پایه NEP^۱، پیشرفته و پررونق شده و هیچ خطری از جانب صاحبان

^۱ New Economic Policy یا به روسی، (НЭП) Новая Экономическая Политика

صنایع خصوصی برای از پا درآوردن صنعت دولتی در بازار وجود ندارد. آمار و ارقام مستدل این را ثابت می‌کند. اما به مجرد این که وارد بازار جهانی شدیم، با رقیب قوی‌تر، قدرتمندتر و آموزش‌دیده‌تری روبه‌رو هستیم. اینک ما در حوزه اقتصاد، معیار جدیدی داریم: رسیدن به سطح فناوری اروپایی و آمریکایی، به طوری که بعدها از آنان پیشی بگیریم.

دیروز ما نیروگاهی را در ۳۰ کیلومتری مسکو، به نام شاتورا افتتاح کردیم. این نیروگاه، دستاورد فنی بزرگی است. نیروگاه شاتورا با سوخت تورب^۱ و بر روی زمین باتلاقی بنا شده است. در کشور ما، زمین‌های باتلاقی زیادی وجود دارد و اگر بتوانیم توان بالقوه این زمین‌ها را در تولید انرژی الکتریکی به فعلیت درآوریم، تأثیر به‌سزایی در سرنوشت مادران و کودکان خواهد داشت.

[تشویق حضار]

مراسم بزرگداشت سازندگان این نیروگاه، همزمان تصویر آشکاری از کل فرهنگ ما با تمامی تضادهایش ارائه می‌دهد. سفرمان را از مسکو شروع کردیم. مسکو چگونه شهری است؟ نمایندگان اعزامی از استان‌ها - که برای بار نخست به مسکو آمده بودند - دیدند که مسکو، مرکز اتحاد جماهیر شوروی و مرکز جهانی اندیشه برای رهبری جنبش طبقه کارگر است. نیروگاه شاتورا (با فاصله کمی بیش از صد ورست از مسکو) دستاورد فنی بزرگی است. از نظر اندازه و بنا، تنها نیروگاه سوخت تورب جهان است.

^۱ Peat، توده متراکم قهوه‌ای تا سیاه‌رنگ از خزه‌ها و گیاهان که به‌طور ناقص تجزیه شده‌اند. تورب معمولاً در زمین‌های بسیار مرطوب و در مناطق معتدل و سردسیر جهان به وجود می‌آید و به عنوان سوخت به‌کار می‌رود. تورب را می‌توان مرحله نخست تشکیل زغال‌سنگ دانست. (منبع: ویکی‌پدیا)

بین راه شاتورکا^V و مسکو، از پنجره قطار به بیرون نگاه می‌کردیم. جنگل، خاموش و گذرناپذیر، درست به همان‌گونه که در قرن هفدهم بود و روستاهای کوچک نیز که این‌جا و آن‌جا پراکنده‌اند، تقریباً همان هستند که در قرن هفدهم بودند. البته انقلاب، موجب رشد فرهنگ در این روستاهای کوچک، مخصوصاً روستاهای نزدیک مسکو شده است، اما هنوز نشانه‌های فراوانی از افکار قرون وسطایی، عقب‌مانده و وحشتناک، خصوصاً در مورد مسأله مادران و کودکان، وجود دارد.

بله! شما برای اولین بار، پیروزی‌های ارزشمندی در روستاها داشته‌اید که هر شهروند آگاه شوروی، بابت آن به شما تبریک خواهد گفت. اما بیانیه‌های شما، تحت هیچ شرایطی میزان جهل دیرینه در هر روستا - حتی بین راه مسکو و شاتورکا - را پنهان نمی‌کند. روستاها باید ترغیب شوند که به سطح مسکو و شاتورکا برسند. زیرا شاتورکا، فناوری پیشرفته‌ای برای تولید برق است. در این‌جا دوباره یادی می‌کنیم از سخنان وی. ای. لنین که *سوسیالیسم یعنی قدرت سوراها به علاوه الکتریفیکاسیون*.

ترغیب زندگی، به گونه‌ای که از دستاوردهای فنی عقب نیفتد، یکی از وظایف بسیار مهم شما است. زیرا زندگی روزمره، به طرز وحشتناکی محافظه‌کارانه و به طور غیر قابل مقایسه‌ای، محافظه‌کارتر از فناوری است. هیچ‌کس از گوی بلاواسطه‌ای از زندگی جدید برای زن و مرد دهقان و کارگر، وجود ندارد که قهراً آنان را جذب کند و ضرورت الزام‌آوری نیز برای پیروی از چنین الگوهایی برایشان وجود ندارد. در خصوص فناوری، ایالات متحده به ما می‌گوید:

شاتورا را بسازید؛ وگرنه ما سوسیلیسم شما را با تمام ساختارهایش نابود می‌کنیم و اثری از آن باقی نخواهیم گذاشت.

اما زندگی روزمره که گویی در غلافی محفوظ نگه داشته شده، این ضربه‌ها را مستقیماً حس نمی‌کند و در نتیجه، ابتکار عمل فعالیت اجتماعی در این جا بسیار ضروری می‌نماید.

همان‌طور که پیش از این نیز یادآور شدم، از رساله‌های شما دریافتم که چه سرآغاز مهمی در نفوذ به نواحی روستایی گشوده‌اید. رساله ای. آ. فدرا، نه تنها نمایانگر نیاز ضروری به مهدهای کودک در روستاهاست، بلکه واکنش‌های متعدد دهقانان و تلاش آگاهانه آن‌ها برای داشتن چنین مراکزی در نواحی روستایی را نیز نشان می‌دهد. در حالی که تا همین چندی پیش -در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹- حتی در شهرها نیز سوءظن فراوانی نسبت به این مراکز وجود داشت. این که نظم نوین اجتماعی، به خانواده دهقان نیز رسیده است، بی‌شک پیروزی بزرگی است. زیرا خانواده دهقان نیز تدریجاً بازسازی خواهد شد. مایلیم بیش‌تر به این موضوع بپردازم. زیرا حتی هم اینک نیز صداهایی با این پیشنهاد از مطبوعات به گوش می‌رسد که در مسایل مربوط به خانواده، بنا به تبعیت از **سمیچکا**^{VI}، باید هم‌نوا با تعصبات دهقانان باشیم. در حقیقت وظیفه ما این است که با رویارویی با آن چه در روستاها وجود دارد -عقب‌ماندگی، تعصبات و جهلی که نمی‌توان با قلم کشیدن، آن‌ها را سترد- شروع کنیم تا به **سمیچکا** دست یابیم. ایجاد تکیه‌گاهی اساسی که بتوان بدان اتکا کرد و خانواده دهقان

را با مهارت، در مسیر اولین مراحل سوسیالیسم به پیش بریم. اما قطعاً از عقاید و رسوم موجود - که ریشه در بردگی دارند - منفعلانه تبعیت نخواهیم کرد.

فرهنگ قدیمی ما در حوزه خانواده و زندگی روزمره چیست؟ در رأس آن، اشرافیت بود که مهر ابتدالی بر پایه جهل و فقدان فرهنگ، به کل زندگی اجتماعی زد. اگر پرولتاریای ما - که از موقعیت دهقانی سر برآورد - با یک جهش سی تا پنجاه ساله، به سطح پرولتاریای اروپایی برسد و سپس در حوزه مبارزه طبقاتی و سیاست انقلابی، از آن‌ها پیشی گیرد، هنوز هم در درون این طبقه - در حوزه اخلاقیات شخصی، خانواده و زندگی روزمره - کم‌وبیش بقایای کهنه و پوسیده اخلاق بردگی وجود دارد. در درون خانواده خرده‌بورژوا و روشنفکر تا دلتان بخواهد می‌توانید بردگی اصیل امروزی را بیابید. نباید وظیفه تخیلی زیر و رو کردن خانواده قدیمی با یک جهش سریع قانونی را برای خود تعیین کنید، وگرنه با سر به زمین خورده، خود را در برابر دهقانان بی‌اعتبار خواهید کرد. شما باید در چارچوب امکانات مادی و شرایط تحقق یافته پیشرفت اجتماعی، در راستای مسیر قانونی به گونه‌ای عمل کنید که خانواده‌ها را به سوی آینده رهنمون شوید.

قصد ندارم در این لحظه در مورد قانون تدوین شده ازدواج که در دست مذاکره است و در مورد آن برای خود حق صحبت قایل شده‌ام، سخنرانی کنم. تصورم بر این است که سازمان شما نیز در مبارزه برای قانون صحیح ازدواج، جایگاه مؤثری خواهد داشت. فقط مایلم به مبحثی که مرا تحت تأثیر قرار داده، اشاره‌ای کنم. این بحث به طور کلی به این قرار است: چطور می‌توانید به مادر مجرد - یا به عبارتی مادری که ازدواج ثبت‌شده ندارد - حقوق کمک از جانب پدر، برابر با مادر متأهل بدهید؟ آیا این موضوع، به طور قطع به معنای واداشتن

زنی به برقراری نوعی رابطه نیست که اگر قانون او را از این حق محروم نمی‌کرد، هرگز وارد آن رابطه نمی‌شد؟

رفقا! آن پرسش تکان‌دهنده‌ای که شما را شگفت‌زده می‌کند، این است: آیا ما واقعاً در جامعه‌ای که به شیوه سوسیالیستی تغییر کرده، در مسکو یا شاتورکا، زندگی می‌کنیم یا در جایی بین مسکو و شاتورکا در میان جنگل‌های بکر؟! این طرز تلقی نسبت به زن، نه تنها کمونیستی نیست، بلکه در زشت‌ترین شکل کلمه، مرتجعانه و عوامانه است. چه کسی فکر می‌کرد که در کشور سوسیالیستی ما از حقوق زن - کسی که مجبور است عواقب هر پیوند زناشویی، هر چند موقت را تحمل کند - چنین مشتاقانه (!) محافظت شود؟! گمان می‌کنم نیازی نیست که عمق هولناکی این روش طرح مسأله را ثابت کرد. لیکن این موضوع، نشانه و گواهی بر این حقیقت است که دیدگاه‌ها، عقاید و رسوم سنتی ما، پر از افکار احمقانه است و برای نابودی آن، به نیروی دژکوبان نیازمندیم.

در شرایط کنونی جامعه ما، مبارزه برای حقوق مادران و کودکان، خصوصاً به معنای مبارزه علیه میخوارگی نیز هست. متأسفانه در این بین هیچ رساله‌ای در مورد میخوارگی نیافتیم. /صد:/ چیزی در این باره وجود ندارد.

ببخشید! من بسیار دیر آمدم و نمی‌توانم پیشنهاد کنم که این موضوع در دستور کار جلسه قرار گیرد، اما تقاضا دارم این مسأله در کنگره بعدی در دستور کار جلسه و مهم‌تر از آن، در برنامه فعلی شما، لحاظ گردد. نمی‌توانید بدون جنگ تمام عیار علیه میخوارگی، برای بهبود وضعیت مادر و کودک مبارزه کنید.

در رساله‌ها عنوان شده -و به حق- که نمی‌توان روابط جنسی نابهنجار را خودسرانه از کتاب‌ها حذف کرد و این که باور اجتماعی قدرتمندی علیه طلاق

مکرر لازم است و غیره. این‌ها همه درست است. اما رفقا! در بسیاری از موارد باید گفت در بحث شناسایی مصادیق روابط جنسی سخیف، خطری بزرگ‌تر از روابط جنسی که تحت تأثیر میخوارگی و در مستی، شکل می‌گیرد و غالباً در محیطی با فرهنگ پایین اتفاق می‌افتد، وجود ندارد. به نظر من در مبارزه علیه میخوارگی سازمان شما باید ابتکار عمل را به دست گیرد.

اگر مسأله سرنوشت مادر و کودک را به مجموعه‌ای از مسایل تقسیم کنیم، آنگاه با انتخاب ویژه مسأله مبارزه علیه میخوارگی، دقیقاً خواهیم فهمید که ساختار اساسی مبارزه برای ثبات و خردمندی بیش‌تر در روابط و پیوندهای خانوادگی، بر ارتقای سطح شخصیت انسانی استوار است. پروپاگاندای محض و موعظه، کمکی به حل این موضوع نمی‌کند. یقیناً به منظور حمایت از مادر در سخت‌ترین دوران زندگیش و حمایت از نوزادان، چارچوبی قانونی مورد نیاز است و اگر در وضع قوانین افراط کنیم، مطمئناً این کار نه به خاطر پدر، بلکه به خاطر مادر و کودک خواهد بود. زیرا در حقیقت تا زمانی که به سوسیالیسم مترقی و برتر از آن، به کمونیسم دست پیدا نکنیم، حقوق مادر - به سبب اخلاقیات، رسوم و نقش مادری به خودی خود - به اندازه کافی مورد حمایت قرار نخواهد گرفت؛ زیرا آنان در هر صورت باید از لحاظ حقوقی خاطر جمع باشند. پس لازم است تا جایی که امکان دارد، از مادر و کودک، حمایت قانونی به عمل آید تا مبارزه را در جهات گوناگونی، از جمله مبارزه علیه میخوارگی، هدایت کنیم. در آینده بسیار نزدیک، این موضوع دیگر کوچک‌ترین بخش از کارهایمان نخواهد بود.

اما راه حل اساسی - دوباره تکرار می‌کنم - ارتقای شخصیت انسانی است. هر چه یک انسان از لحاظ روحی والا تر باشد، از خود و دوستانش - چه مرد و

چه زن-انتظارات بیشتری، مطابق با ماهیت منافع و مقام خویش، خواهد داشت. هر چه انتظارات دوطرفه‌تر باشد، رابطه، محکم‌تر و قطع شدن آن، دشوارتر خواهد بود. این بدان معناست که با پیشرفت صنعت، کشاورزی، رفاه اجتماعی، فرهنگ و روشنفکری، معضلات اساسی ما در تمامی زمینه‌های فعالیت اجتماعی، مرتفع خواهد شد و این موضوع، نه تنها به روابط نابسامان منتهی نخواهد شد، بلکه بر عکس، به روابط مستحکم‌تری می‌انجامد که سرانجام هیچ نیازی به مداخله قانونی نخواهد داشت.

برمی‌گردیم به فعالیت‌های انجام شده در مناطق روستایی. فکر می‌کنم در این جا به کمون‌های زراعی ما هیچ اشاره‌ای نشده است. /صد/ اشاره شده است. ببخشید! عدم توجه از جانب من بود. همین چند وقت پیش، از دو کمون زراعی بزرگ، یکی در ناحیه زاپوروژ در اکراین و دیگری در ناحیه ترسک در قفقاز شمالی بازدید کردم. البته، این نواحی، همچون *شاتورا*، نمادی در روش زندگی ما نیستند. یعنی به عبارت دیگر نمی‌توان گفت که همان‌طور که شاتورا نمایانگر فناوری جدید است، این نواحی هم مظهر روش جدیدی در زندگی خانوادگی هستند. ولی اگر این نواحی را با آن چه که در اطراف آن‌ها در مناطق روستایی جریان دارد، مقایسه کنیم، نشانه‌هایی از این زندگی نوین را در آن جا نیز می‌توان یافت. در این کمون‌ها، مهدهای کودک همانند مؤسساتی قانونمند بر اساس کار اشتراکی و به عنوان جزء سازنده این خانواده بزرگ محسوب می‌شوند. در آن جا اتاقی برای دختر بچه‌ها و اتاقی برای پسر بچه‌ها وجود دارد. در زاپوروژ، که یک نقاش هم عضو کمون بود، دیوار اتاق بچه‌ها با نقاشی‌های زیبایی تزئین شده بود. آشپزخانه‌ها و غذاخوری‌های اشتراکی و فضایی به عنوان کتابخانه-سالن اجتماعات نیز وجود داشت. در حقیقت آن‌جا قلمرو پادشاهی کودکان در

گوشه‌ای اختصاصی از این خانه‌های اشتراکی است. در مقایسه با خانواده دهقانان، این کمون، گامی بزرگ رو به جلو محسوب می‌شود و زن در این کمون‌ها، خود را همچون یک انسان احساس می‌کند.

البته رفقا! من کاملاً درک می‌کنم که در وهله نخست، این کمون‌ها، در حکم واحه‌های کوچکی است و ثانیاً هنوز ثابت نشده که این واحه‌ها بتواند توسعه خود را تضمین کند. زیرا بازدهی کارگران در این کمون‌ها، هنوز آنچنان دلگرم‌کننده نیست. اما به طور کلی هر ساختار اجتماعی و هر قانونی، زمانی خودکفا خواهد بود که بازدهی کارگران آن رشد کند و در همان سطح باقی‌ماند یا نزول نکند. بنیان نهادن سوسیالیسم و اطمینان از سرنوشت مادر و کودک، فقط بر پایه رشد اقتصادی امکان‌پذیر خواهد بود و فقر و تباهی، تنها بازگشت به جاهلیت قرون وسطایی را در پی خواهد داشت. اما بی‌شک نشانه‌هایی از امکانات جدید در کمون‌های کشاورزی نمایان شده و اکنون که توسعه تولید کالا در نواحی روستایی، تا حدی موجب شکل‌گیری قشر سرمایه‌دار در مرزهای دوردست در میان کولاک‌ها و دهقانان فقیر شده است، این کمون‌ها ارزش بیش‌تری پیدا کرده‌اند. برای ما هر نوع همکاری در نواحی روستایی و تمامی اشکال جمعی حل مسایل اقتصادی، بومی، فرهنگی و خانوادگی ارزشمندتر از هر چیزی است. این حقیقت که روستاییان -آن‌طور که در این رساله‌ها اشاره شده- از تأسیس مهدهای کودکی که تا به حال وجود نداشت، حمایت می‌کنند و این که این حمایت از سوی خانواده دهقانان فقیر شروع شده و بعد به سمت خانواده دهقانان متوسط رفته، بسیار حایز اهمیت است. البته به شرطی که در راستای آن، شاتورکاهای کوچک تولید و زندگی خانوادگی -همان کمون‌های

کشاورزی- داشته باشیم. به نظر من این کمون‌ها باید از حیث ساختار خانواده و زندگی خانوادگی و جایگاه مادران و نوزادان، مورد توجه ویژه شما قرار گیرد. من به نگرش دهقانان نسبت به کمون *فانوس دریایی کمونیستی*، بسیار علاقمند بودم. فانوس دریایی، کلمه بسیار پرمعنایی است. فانوس دریایی، راه را نشان می‌دهد و برای همه تا دوردست‌ها می‌درخشد. ما در سال ۱۹۱۸ شمار زیادی از این دست اسامی ارایه دادیم؛ اما بسیاری از آن‌ها به فانوس‌هایی بی‌فایده، بیهوده و بی‌معنا تبدیل و بسیاری دیگر هم از دور خارج شدند. لذا بررسی این نام و موجه بودن آن، بسیار حایز اهمیت است. لازم به ذکر است که گرچه این *فانوس دریایی* در ناحیه‌ای می‌درخشد که عمدتاً از قزاق‌ها و بخشی از فرقه‌های مذهبی مانند باپتیست‌ها و غیره تشکیل شده است - و همه این‌ها، نیروهای محافظه‌کار محض هستند- ولی با این حال دشمنی دیرینه آن‌ها نسبت به کمون‌ها، در این‌جا دیده نمی‌شود. به همین ترتیب، بی‌شک این احساس در بین نیروهای کولاک نیز وجود دارد. اما چون این کمون، به روش کم‌وبیش دوستانه‌ای عمل می‌کند و از آن‌جایی که سه تراکتور دارد که در شرایط مناسب، برای منطقه هم مورد استفاده قرار می‌گیرد، از طریق این *سمیچکا*، حتی قزاق‌های اطراف نیز به شکل جدید زندگی عادت کرده‌اند و دشمنی قبلی از بین رفته است. این یک پیشرفت واقعی است.

برخی رفقا به من گفته‌اند که در بعضی محافل شوروی این نگرش به وجود آمده که کمون کشاورزی، نابسامان، بدعت‌آمیز و نوعی پیش‌انگاری است. این نظریات درست نیست. این نوع کمون، یکی از آغازگران راه آینده است. البته، کار عمده آماده‌سازی، در راستای مسیرهای بنیادی‌تری انجام می‌گیرد: توسعه صنایع که زیرساخت‌های فنی برای کشاورزی صنعتی شده در نواحی روستایی

فراهم می‌سازد و ساختار اشتراکی توزیع مزایای اقتصادی که پیشبرد دهقانان طبقه متوسط به سوی سوسیالیسم، بدون آن غیر ممکن است. اما همزمان با این موضوع، در اختیار داشتن چنین الگوهای محکمی از ساختارهای اقتصادی و نگرش‌های جدید خانوادگی در نواحی روستایی، با داشتن چنین *شانورگاه‌های* خانوادگی، ساختن آینده از پایین را امکان‌پذیر می‌کند و به خلق نگرش‌های جدید در قبال زن و کودک، کمک خواهد کرد.

ما مارکسیست‌ها می‌گوییم که ارزش یک ساختار اجتماعی، بر اساس توسعه نیروهای تولید آن مشخص می‌شود. این موضوع حقیقتی مسلم است. اما می‌توان از جانب دیگری نیز به این مسأله نگریست. ضرورت پیشرفت نیروهای تولید، به خاطر خود آن‌ها نیست. بلکه در تحلیل نهایی، پیشرفت این نیروها، مقیاسی برای شخصیت انسانی نوین و آگاه -رها از هر اربابی در روی زمین و ترسی از اربابان موهومی آسمانی- به دست می‌دهد. شخصیتی انسانی که بهترین‌ها را از بین آن چه که قوه تفکر و خلاقیت گذشتگان به وجود آورده، فراگیرد، در همبستگی با دیگران به پیش رود و ارزش‌های فرهنگی و نگرش‌های فردی و خانوادگی جدیدی، والاتر و اصیل‌تر از ارزش‌هایی که بر اساس بردگی طبقاتی پا گرفته بود، بنا نهد. پیشرفت نیروهای تولید، به عنوان انگاره‌های مادی شخصیت انسانی والاتر، نه فروبسته در خود بلکه به طور اشتراکی و متحد، برای ما بسیار ارزشمند است.

از این نظر می‌توان گفت که احتمالاً در دهه‌های آینده، ارزیابی جامعه انسانی از طریق نگرشی که آن جامعه نسبت به زن، مادر و کودک دارد، امکان‌پذیر خواهد شد و این موضوع، نه تنها برای ارزیابی جامعه، بلکه برای ارزیابی هر فرد نیز صدق خواهد کرد. تمام قسمت‌های ذهن انسان، به طور

مساوی رشد نمی‌کند. ما در عصری سیاسی و انقلابی زندگی می‌کنیم که زنان و مردان کارگر، به نیرومند ساختن خود در مبارزه مشغول بوده، مهم‌تر از آن، در حال پرورش خود به شیوه‌ای سیاسی-انقلابی هستند و آن بخش‌هایی از خودآگاهی که دیدگاه‌های خانوادگی، سنت‌ها و نگرش هر فرد به دیگری، به زن، به کودک و غیره، در آن جای گرفته، عموماً به شکل قدیمی باقی می‌ماند. انقلاب هنوز بر روی این مراکز کار نکرده است. در عصر ما، سلول‌هایی در مغز -که دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی در آن جای دارد- به لطف ساختار کلی جامعه و دوران عطفی که در آن زندگی می‌کنیم، با سرعت و شدت بیشتری تحت تأثیر قرار می‌گیرد. البته این فقط یک قیاس است. در مغز، این فرایند به گونه دیگری عمل می‌کند. در نتیجه همچنان تا مدت‌ها شاهد خواهیم بود که در حال ساخت صنعت و جامعه‌ای نو هستیم، اما در زمینه روابط شخصی، همچنان در دوران قرون وسطایی باقی مانده‌ایم. بنابراین یکی از معیارهای ارزیابی فرهنگ ما و معیاری برای زنان و مردان کارگر پرولتاریا و دهقان پیشرو، نگرش نسبت به زن و کودک است.

ولادیمیر ایلیچ به ما آموخت که احزاب طبقه کارگر را بنا بر رویکردشان - به طور خاص و عام- نسبت به ملت‌های ستمدیده و مستعمره مورد ارزیابی قرار دهیم. چرا؟ زیرا اگر کارگر انگلیسی را در نظر بگیرید، ایجاد حس همبستگی وی با کل طبقه‌اش بسیار آسان خواهد بود -او در اعتصابات شرکت خواهد کرد و حتی به انقلاب دست خواهد یافت- اما بر انگیختن وی برای اتحاد با یک باربر زردپوست چینی و داشتن رفتاری برادرانه در استفاده از امکانات، با مشکلات فراوانی همراه خواهد بود. بنابراین غلبه بر غرور ملی -که طی قرون متمادی به وجود آمده است- امری ضروری است.

بله رفقا! همین نگرش، در تعصبات خانوادگی و در نگرش رییس خانواده نسبت به زن و کودک وجود دارد و زن، کلفت خانواده است. این نگرش، نه در طی قرون بلکه طی هزاران سال به وجود آمده است. بنابراین شما دژکوبان شرافتمندی هستید - باید باشید - که این پوسته محافظه‌کاری، که ریشه در طبیعت کهن آسیایی ما، در بردگی، نظام رعیتی، تعصبات بورژوازی و تعصبات خود کارگران، برآمده از بدترین وجه سنت‌های دهقانی دارد را در هم خواهید شکست. مادامی که شما، در تلاش برای نابودی این پوسته، همچون دژکوبی در دستان جامعه سوسیالیستی در حال ساخت، هستید، هر انقلابی آگاه، هر کمونیست و هر کارگر و دهقان پیشرو، موظف خواهد بود با تمام توان از شما حمایت کند.

رفقا! برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم و از آن بهتر، آرزو دارم از سوی افکار عمومی مورد توجه بیش‌تری قرار بگیرید. کار شما، که واقعاً پالاینده و مفید به فایده است، باید در رأس توجه مطبوعات قرار گیرد تا از جانب تمام گروه‌های پیشرو در کشور، مورد حمایت قرار گرفته، برای کسب موفقیت در بازسازی روش زندگی و فرهنگ ما، یاری‌رسان شما باشند. /تشویق حضار/

بنیان نهادن سوسیالیسم، به معنای رهایی زنان و حمایت از

مادران

این مقاله نخستین بار دسامبر ۱۹۲۵ در *ز نووی بیت*^۱ منتشر شد.
جان فرلی آن را به انگلیسی برگرداند و در این مجموعه برای نخستین
بار چاپ می‌شود.

دقیق‌ترین روش ارزیابی پیشرفت ما، از طریق اقدامات عملی است که به منظور بهبود موقعیت مادر و کودک صورت می‌گیرد. این شاخص، بسیار معتبر است و فریب نمی‌دهد. این روش، هم موفقیت‌های مادی و هم دستاوردهای فرهنگی را مستقیماً و تمام و کمال نشان می‌دهد. تجربیات تاریخی نشان می‌دهد که حتی پرولتاریا - که هم اینک در نبرد با ستمگران است - در تمرکز و توجه لازم به موقعیت تحت ستم زن به عنوان خانه‌دار، مادر و همسر، سرعت عمل نداشته است. این چنین است تأثیر هولناک خو کردن به بردگی خانوادگی زن! در مورد دهقانان که جایی برای صحبت نیز باقی نمی‌ماند. امروزه وضعیت زن دهقان چه متعلق به خانواده‌های فقیر باشد و چه خانواده متوسط، با بار سنگینی از مسؤولیت و ناامیدی نسبت به سرنوشت خود، حتی قابل قیاس با

Za Novyi Byt^۱

بدترین شکل محکومیت با اعمال شاقه نیست. نه استراحتی، نه تعطیلاتی، نه بارقه امیدی! انقلاب ما تنها توانسته تدریجاً به بنیان‌های خانوادگی، عمدتاً در شهرها و امروزه در مناطق صنعتی، راه پیدا کند و در نفوذ به روستاها، به کندی پیش می‌رود. در این راه، مشکلات بی‌پایانی وجود دارد.

تغییر ریشه‌ای وضعیت زن، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که تمامی شرایط اجتماعی، خانوادگی و زندگی خانوار تغییر کند. ژرفای مسأله مادر، در این حقیقت نمایان می‌شود که او در اصل، فصل مشترک زنده‌ای است که تمامی بنیان‌های سرنوشت‌ساز اقدامات فرهنگی و اقتصادی، در آن جا با یکدیگر تلاقی می‌کنند. مسأله مادری پیش از همه، مسأله آپارتمان، آب، آشپزخانه، رختشوی‌خانه و غذاخوری است. اما مسایلی چون مدرسه، کتاب و تفریحگاه نیز به همان اندازه مهم هستند. میخوارگی، بی‌سوادی و بیکاری، زن خانه‌دار و مادر را بی‌رحمانه سرکوب و داشتن آب و برق در آپارتمان، بیش از هر چیز دیگری، بار مسؤولیت زن را سبک‌تر می‌کند.

مادری، مسأله تمام مسایل است. تمامی ریشه‌ها در این نقطه به هم می‌رسند و دوباره از این جا به سمت مسیرهای خود می‌روند. پیشرفت قطعی منابع مادی در کشور، توجه به مادر و کودک را بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر از پیش، امکان‌پذیر و ضروری ساخته است. میزان توانایی ما در این زمینه نشان می‌دهد تا چه اندازه آموخته‌ایم که در مسایل اساسی زندگیمان، اهداف مختلف را به هم پیوند زنیم.

دقیقاً همان‌طور که برقراری حکومت شوروی، بدون رهایی دهقانان از وضع بغرنج زندگی رعیتی غیر ممکن بود، حرکت به سوی سوسیالیسم نیز بدون آزادی زن کارگر و دهقان از بردگی خانوادگی و خانه‌داری، غیر ممکن است. اگر

سابقاً بلوغ فکری هر کارگر انقلابی را نه تنها از طریق نگرش وی در قبال سرمایه‌داری، بلکه از طریق رویکردش نسبت به دهقان، یعنی درک او از لزوم آزادی دهقان از بردگی، تعیین می‌کردیم، بدین‌سان اکنون می‌توانیم -و باید- بلوغ سوسیالیستی دهقان و کارگر پیشرو را از طریق رویکردشان در قبال زن و کودک، دریافت آنان از لزوم رهایی مادر از بردگی با اعمال شاقه و تخصیص امکانی به وی برای روی پا ایستادن و شرکت در زندگی اجتماعی و فرهنگی، ارزیابی کنیم.

مادری، کانون تمام مسایل است. از همین روست که هر معیار جدید، هر قانون و هر گام عملی درون ساختار اقتصادی و اجتماعی، باید با این پرسش نیز سنجیده شود که چه تأثیری بر خانواده دارد؟ آیا سرنوشت بهتر یا وخیم‌تری برای مادر رقم می‌زند و آیا وضعیت کودک را بهبود می‌بخشد؟

شمار فراوان کودکان بی‌خانمان در شهرهای ما، گواه این حقیقت تلخ است که ما هنوز از همه جهات، در تنگنای نابسامان جامعه پیشین گرفتاریم؛ جامعه‌ای که در دوران سقوط، خود را به وحشیانه‌ترین شکل نشان می‌دهد. وضعیت مادر و کودک، هیچ‌گاه وخیم‌تر و دشوارتر از سال‌های گذار از دوره قدیم به جدید، مخصوصاً در سال‌های جنگ داخلی، نبود. دخالت عمال کلمانسو، چرچیل، کُلچاک، دِنیکین و رَنگل^{VII} به ظالمانه‌ترین شکلی به زن کارگر، دهقان و مادران آسیب رساند و میراث بی‌سابقه بی‌خانمانی کودکان را برای ما بر جای گذاشت. کودک از مادر متولد می‌شود و بی‌خانمانی کودک، بیش از همه، پیامد بی‌خانمانی مادر و توجه و رسیدگی به مادر، درست‌ترین و مؤثرترین راه بهبود سرنوشت کودک است.

رشد فراگیر اقتصاد، موقعیت‌هایی را برای بازسازی تدریجی خانواده و زندگی خانوادگی به وجود می‌آورد. تمامی مسایل مربوط به این موضوع باید به کامل‌ترین شکل خود مطرح شوند. ما از جهات مختلفی به تجدید سرمایه اصلی کشور نزدیک می‌شویم؛ دستگاه‌های جدیدی برای جایگزینی دستگاه‌های کهنه در اختیار گرفته‌ایم، کارخانه‌ها جدیدی در دست تأسیس داریم، در حال نوسازی راه آهن‌های کشور هستیم و دهقانان، صاحب دستگاه‌های شخم‌زنی، بذرپاش و تراکتور شده‌اند.

اما اساسی‌ترین سرمایه، مردم هستند یا به عبارتی توانایی، سلامتی و سطح فرهنگ آنان است. این سرمایه، حتی بیش‌تر از تجهیزات کارخانه‌ها یا ابزارآلات کشاورزی، نیازمند نوسازی است. نباید تصور کرد که دوران بردگی، گرسنگی و بندگی، سال‌های جنگ و بیماری‌های همه‌گیر، بدون هیچ‌گونه اثری سپری شده است. نه! آن‌ها در ارگانیزم زنده مردم زخم‌ها و جراحات بی‌شماری از خود بر جای گذاشته‌اند. سل، سفلیس، ضعف اعصاب، میخواری و بیماری‌های بسیار دیگر، به طور گسترده‌ای در بین توده‌های مردم شیوع یافتند. ملت ما باید سالم و تندرست شوند، در غیر این صورت، دستیابی به سوسیالیسم غیر قابل تصور است.

ما باید به خاستگاه‌ها و ریشه‌ها دست یابیم. خاستگاه یک ملت، جز مادر در کجاست؟ مبارزه علیه بی‌توجهی به مادران، باید در جایگاه نخست قرار گیرد. ساخت مسکن و امکاناتی برای مراقبت از کودکان، کودکان‌ها، غذاخوری‌ها و رختشوی‌خانه‌های اشتراکی، باید در مرکز توجهات سازمان‌یافته و دقیق قرار گیرد. در این‌جا مسأله کیفیت، تعیین‌کننده همه چیز است. مهدهای کودک، غذاخوری‌ها و رختشوی‌خانه‌ها باید به گونه‌ای برپا شوند که به واسطه فوایدی

که به همراه دارند، بتوانند ضربه مهلکی به واحد خانوادگی قدیمی، بسته و منزوی که کاملاً بر شانه‌های خمیده مادر و زن خانه‌دار تکیه دارد، وارد آورند. بهبود شرایط زیست، قطعاً موجی از تقاضا و متعاقباً منابع مادی را در پی خواهد داشت. مراقبت از کودکان با استفاده از تسهیلات عمومی و تغذیه بزرگسالان در بوفه‌های اشتراکی، ارزان‌تر از انجام این کارها در درون خانواده است. اما انتقال منابع مادی از خانواده به مهدهای کودک و غذاخوری‌ها، تنها در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که نظام اجتماعی بتواند نیازهای اساسی و اولیه را بهتر از خانواده برآورده سازد. اکنون باید توجه ویژه‌ای به مسأله کیفیت داشت. نظارت اجتماعی هوشیارانه و تأکید مداوم بر تمام سازمان‌ها و مؤسساتی که نیازهای خانه و خانواده توده‌های زحمتکش را تأمین می‌کنند، امری ضروری است.

یقیناً زنان کارگر پیشرو باید پیشگامان نبرد بزرگ برای آزادی مادران باشند. این جنبش، به هر قیمتی باید روستاها را نشانه رود. در شهرهای ما نیز کماکان بسیاری از خصلت‌های خرده‌بورژوازی-دهقانی وجود دارد. دیدگاه بسیاری از مردان کارگر نسبت به زنان، نه تنها هنوز سوسیالیستی نیست، بلکه محافظه‌کارانه، جاهلانه و اساساً قرون وسطایی است. در نتیجه مادر دهقان - که زیر یوغ خانواده تحت انقیاد قرار گرفته - مادر کارگر را نیز با خود خوار و بی‌ارزش خواهد کرد. زن دهقان باید مترقی شود. او خود باید خواهان ترقی خویش باشد، یعنی به عبارتی، باید آگاه شده، راه به او نشان داده شود.

با عقب نگه داشتن زن، پیشرفت امری غیر ممکن است. زن، مادر ملت است. از برده‌سازی زنان، خرافات و تعصباتی به وجود می‌آید که کودکان نسل جدید را در جهل فرو می‌برد و عمیقاً در تمامی فضای خودآگاهی ملی رخنه

می‌کند. بهترین و مؤثرترین راه مبارزه با خرافات مذهبی، توجه همه‌جانبه به مادر است. او باید مترقی و آگاه گردد. رهایی مادر، موجب قطع آخرین رشته‌های وابستگی مردم به گذشته تاریک و خرافی خواهد شد.

روابط خانوادگی در شوروی

این مقاله تحت عنوان *آیا اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند به رسمیت شناخته شود؟*، ۱۴ ژانویه ۱۹۳۳، در مجله لیبرتی منتشر شد. پاسخ‌های تروتسکی، به زبان انگلیسی، به چهارده پرسشی است که این مجله از پیش در اختیار وی قرار داده بود.

امروزه مسأله به رسمیت شناختن اتحاد جماهیر شوروی، موضوع بحث گسترده‌ای در ایالات متحده آمریکا شده است. طبیعتاً به رسمیت‌شناسی دیپلماتیک، بدین معنا نیست که هر یک از طرفین، سیاست‌های دیگری را تأیید می‌کند. به رسمیت نشناختن اتحاد شوروی، تا به حال اساساً بنا به دلایل اخلاقی بوده است. سؤالاتی که سردبیر نشریه لیبرتی از من پرسیده، به همین مسایل می‌پردازد.

۱- آیا دولت شوروی مردم را به آدم ماشینی تبدیل کرده است؟

چرا؟ من سؤال می‌کنم! نظریه‌پردازان نظام پدرسالار، مانند تولستوی و راسکین، اعتراض دارند که تمدن ماشینی، دهقانان و صنعتگران آزاد را به آدم ماشینی‌های دل‌مرده‌ای بدل می‌کند. در دهه‌های اخیر، این اتهام به نظام صنعتی آمریکا (تیلوریسم و فوردیسم) نیز زده شده است.

آیا اکنون از شیکاگو و دیترویت، صدای فریاد اعتراض آمیز علیه دستگاه‌های روح‌فرسا به گوش ما نمی‌رسد؟ پس چرا به دوره تیشه‌های سنگی، خانه‌های کاهگلی و به بالاپوش‌های پوستینی بر نگردیم؟ نه! ما چنین کاری نمی‌کنیم. در زمینه مکانیزه شدن، اتحاد جماهیر شوروی حتی شاگرد ایالات متحده نیز نیست و قصد هم ندارد این کار را نیمه‌کاره رها کند.

اما شاید هدف این پرسش، نه عملکرد فنی، بلکه ویژگی خاص نظام اجتماعی ما بوده باشد. آیا انسان‌ها در شوروی، به این علت که دستگاه‌ها در اختیار دولت هستند و نه جزو دارایی خصوصی، تبدیل به روبات نشده‌اند؟ کفایت که این پرسش را صریحاً مطرح کنید تا ثابت شود که چقدر بی‌پایه و اساس است.

نهایتاً چیزی که باقی می‌ماند، پرسش در مورد نظام سیاسی، دیکتاتوری افراطی، فشار زیاد روی همه نیروها و سطح پایین زندگی مردم است. انکار این حقایق بی‌معناست. اما این حقایق، آن قدر که نشانگر میراث هولناک عقب‌ماندگی هستند، نمود حکومت جدید نیستند.

به محض این که رفاه اقتصادی کشور افزایش یابد، دیکتاتوری مجبور است ملایم‌تر و متعادل‌تر شود. روش کنونی **فرماندهی بر انسان‌ها**، جای خود را به روش **نظارت بر اشیاء** خواهد داد. این مسیر نه تنها به انسان‌های ماشینی شده راه نخواهد برد، بلکه منجر به پیدایش انسانی با شأن والاتر خواهد شد.

۲- آیا دولت شوروی، کاملاً تحت تسلط گروه کوچکی در کرم‌لین قرار دارد که در ظاهر دیکتاتوری پرولتاریا، قدرت‌های الیگارشی اعمال می‌کند؟

خیر! چنین نیست. یک طبقه خاص می‌تواند به فراخور شرایط، با کمک نظام‌ها و روش‌های سیاسی متفاوتی حکومت کند. بنابراین بورژوازی در مسیر تاریخی خود، زیر لوای حکومت سلطنتی، بناپارتمسم^{VIII}، جمهوری پارلمانی و دیکتاتوری فاشیستی حکومت خود را به پیش برد. تمامی این ساختارهای حکومتی، یک ویژگی سرمایه‌داری را حفظ می‌کنند، تا آن‌جایی که مهم‌ترین منابع‌های ملت، مدیریت ابزار تولید، مدرسه‌ها و مطبوعات یک‌جا در دستان بورژوازی قرار می‌گیرد و قوانین قبل از هر چیزی، از دارایی بورژوازی محافظت می‌کند.

حکومت شوروی، علی‌رغم عظمت طبقه‌ای که قدرت را بلاواسطه در دست گرفته، به حکومت پرولتاریا منتهی خواهد شد.

۳- آیا دولت شوروی دوران شاد کودکی را از مردم گرفته
و آموزش و پرورش را به نظامی برای پروپاگاندا بلشویکی تبدیل
کرده است؟

آموزش کودکان، همیشه و همه جا با پروپاگاندا مرتبط بوده است. پروپاگاندا با تلقین مزیت دستمال جیبی به دست‌ها، آغاز و با تلقین برتری خط مشی حزب جمهوری خواه بر سیاست‌های حزب دموکرات یا بر عکس، شدت می‌یابد. آموزش به شیوه مذهبی نیز نوعی پروپاگاندا است؛ قطعاً نمی‌توانید انکار کنید که پُل مقدس، یکی از بزرگ‌ترین مبلغان بود.

آموزش این جهانی که توسط جمهوری فرانسه ارایه می‌شود نیز تا مغز استخوان، سرشار از پروپاگاندا است. ایده اصلی آن نیز این است که تمام فضایل

در ملت فرانسه، یا درست‌تر بگوییم در طبقه حاکم فرانسه، به طور ذاتی نهاد شده است.

نمی‌توان انکار کرد که آموزش کودکان شوروی نیز نوعی پروپاگاندا است. تنها تفاوت موجود این است که در کشورهای بورژوازی، مسأله تزریق احترام به سنت‌ها و عقاید قدیمی در ذهن کودکان مطرح است که این موضوع، به امری بدیهی بدل شده است. اما در اتحاد جماهیر شوروی، مسأله عقاید جدید مطرح است و در نتیجه، پروپاگاندا بیش‌تر به چشم می‌آید. **پروپاگاندا**، به معنای بد کلمه، نامی است که معمولاً مردم بر گسترش و نفوذ عقایدی که خوشایند آنان نیست، می‌نهند.

در دوران محافظه‌کاری و ثبات، پروپاگاندا روزمره قابل توجه نبود. اما در زمان انقلاب، پروپاگاندا لزوماً ویژگی خصمانه و ستیزه‌جویانه‌ای پیدا می‌کند. زمانی که همراه با خانواده‌ام اوایل ماه می ۱۹۱۷ از کانادا به مسکو برگشتم، پسرانم هر دو در دبیرستانی درس می‌خواندند که فرزندان بسیاری از سیاستمداران، از جمله برخی وزرا در آن حضور داشتند. در کل دبیرستان، فقط دو نفر - پسران من - بلشویک بودند و نفر سومی که طرفدار بود. علی‌رغم قانون رسمی که **مدرسه باید فارغ از هرگونه خط مشی سیاسی باشد**، پسر من که ۱۲ سال بیش‌تر نداشت، به خاطر بلشویک بودنش، بی‌رحمانه کتک می‌خورد. بعد از این که من به عنوان رییس شورای شهر پتروگراد انتخاب شدم، به پسر من لقب **رییس** داده بودند و دو برابر کتکش می‌زدند!! این‌ها به خاطر پروپاگاندايي بود که علیه بلشویسم در جریان بود.

تنها والدین و معلمانی فریاد مخالفت با پروپاگاندا سر می‌دهند که ستایشگران پرشور جامعه کهن هستند. اگر حکومتی قصد داشته باشد جامعه جدیدی بنا کند، آیا جز با شروع از مدارس، کار دیگری می‌تواند انجام دهد؟

آیا پروپاگانداى شوروى، دوران شاد كودكى را ناپود کرده است؟ به چه دلیلی و با چه روشی؟ کودکان شوروی مانند تمام کودکان دیگر، بازی می‌کنند، آواز می‌خوانند، می‌رقصند و گریه می‌کنند. حتی ناظران بدخواه نیز توجه منحصر به فرد حکومت شوروی به کودک را مورد تأیید قرار داده‌اند. مرگ‌ومیر نوزادان در مقایسه با رژیم قبلی، به نصف کاهش یافته است.

این موضوع صحت دارد که چیزی در مورد گناه نخستین و بهشت به کودکان شوروی گفته نمی‌شود. لذا از این لحاظ ممکن است بگویید که شادی زندگی پس از مرگ، از کودکان گرفته شده است. از آنجایی که هیچ تخصصی در مورد این موضوعات ندارم، اجازه قضاوت در مورد میزان ضرر و زیان را به خود نمی‌دهم. ولی با همه این‌ها، مسلماً رنج‌های این زندگی، بر لذت‌های زندگی بعدی مقدم است. اگر بدن کودکان مقدار کالری مورد نیاز را دریافت کند، نیرو و توانایی کافی برای شادی خواهد داشت.

دو سال پیش، نوه پنج ساله‌ام از مسکو نزد ما آمد. با وجود این که هیچ چیزی در مورد خدا نمی‌دانست، هیچ گرایشی غیر اخلاقی خاصی، به جز زمانی که مجرای فاضلاب دستشویی را با روزنامه محکم بست، در وی نیافتم. برای معاشرت با کودکان دیگر در پیرینکییو، مجبور شدیم او را به مهد کودکی بفرستیم که توسط راهبه‌های کاتولیک اداره می‌شد. خواهران محترم آن‌جا نیز جز تحسین اصول اخلاقی بی‌خدای هفت ساله ما، چیزی برای گفتن نداشتند.

به لطف همین نوه، توانستم در این سال‌ها با کتاب‌های کودکان روسیه، کتاب‌های مربوط به شوروی و مهاجران سیاسی، آشنایی نسبتاً زیادی پیدا کنم. هردوی این نوع کتاب‌ها، حاوی پروپاگاندا هستند. ولی کتاب‌های کودکان شوروی، به طور غیرقابل مقایسه‌ای جدیدتر، پویاتر و سرشار از شور زندگی است. مرد کوچک ما، با لذت فراوانی این کتاب‌ها را می‌خواند و مطالب آن‌ها را فرا می‌گیرد. نه! پروپاگاندای شوروی، شادی کودکانه را از کودکان نگرفته است.

۴- آیا بلشویسم آگاهانه خانواده را نابود می‌کند؟

۵- آیا بلشویسم برهم‌زننده تمام معیارهای اخلاقی در رابطه

جنسی است؟

۶- آیا درست است که دوهمسری و چندهمسری در نظام

حکومتی شوروی پیگرد قانونی ندارد؟

اگر خانواده را پیوندی اجباری بر پایه قرارداد زناشویی، تبرک کلیسا، حقوق مالکیت و گذرنامه تک‌نفره بدانیم، پس بلشویسم این ساختار خانوادگی پلیسی‌شده را از ریشه نابود کرده است.

اگر منظور از خانواده، سلطه بی‌حدومرز والدین بر کودکان و فقدان حقوق قانونی همسر باشد، پس بلشویسم هنوز متأسفانه تأثیر این بربریت قدیمی را بر جامعه، کاملاً نابود نکرده است.

اگر خانواده را به معنای تک‌همسری آرمانی - نه از لحاظ قانونی بلکه به معنای واقعی - بدانیم، بلشویک‌ها نمی‌توانند چیزی را که به جز مواردی استثنایی در دنیا نبوده و نیست، نابود کنند.

این ادعا که قانون ازدواج در شوروی، مشوق چندهمسری و چندشوهریست، قطعاً بی‌پایه‌و‌اساس است. آمار از روابط زناشویی - موارد واقعی - در دست نبوده و نمی‌تواند باشد. ولیکن حتی بدون اعداد و ارقام نیز می‌توان مطمئن شد که شاخص تعداد روابط جنسی نامشروع و ازدواج‌های ازهم‌پاشیده در مسکو، تفاوت چندانی با همین شاخص‌ها در نیویورک، لندن یا پاریس ندارد و - کسی چه می‌داند؟ - شاید کم‌تر هم باشد.

مبارزه سرسختانه و نسبتاً موفقی در شوروی علیه روسپی‌گری در جریان است. این موضوع خود ثابت می‌کند که مردم شوروی، دیگر با بی‌بندوباری‌های لجام‌گسیخته‌ای که نمود مخرب و زیان‌بار آن را در روسپی‌گری می‌توان یافت، کنار نمی‌آیند.

معیار آرمانی، ازدواج دایمی و پایدار بر اساس عشق و مشارکت دوطرفه است. تأثیرات مدرسه، ادبیات و افکار عمومی در شوروی، همگی به این موضوع گرایش دارند. رابطه بین زن و مرد، راه خود را رها از قید و بندهای پلیسی و کلیسایی و بعد از آن، نیازهای اقتصادی، پیدا خواهد کرد؛ راهی که به واسطه فیزیولوژی، روان‌شناسی و اهمیت تأمین رفاه انسان‌ها مشخص می‌شود. حکومت شوروی هنوز نتوانسته این مشکل را در بین تمام مشکلات دیگر، حل کند، اما پیش‌شرط‌های مهمی را برای حل این مسأله، ابداع کرده است. در هر صورت، مسأله ازدواج دیگر مسأله سنت‌های بی‌چون‌وچرا و جبر کور شرایط موجود نیست؛ بلکه به عنوان وظیفه‌ای برای خرد جمعی در نظر گرفته شده است.

هر ساله ۵/۵ میلیون کودک در اتحاد جماهیر شوروی به دنیا می‌آیند. فزونی تولد به مرگ نیز بالغ بر ۳ میلیون نفر است. روسیه تزاری چنین رشد

جمعیتی نداشت. این حقیقت به خودی خود صحبت از سقوط اخلاقی یا کاهش نیروهای حیاتی مردم شوروی را باور نکردنی می‌سازد.

۷- آیا درست است که زنا با محارم، جرمی کیفری محسوب نمی‌شود؟

باید اعتراف کنم که من هرگز به این مسأله به عنوان جرمی تحت پیگرد قانونی علاقمند نبوده‌ام. بنابراین نمی‌توانم بدون کسب اطلاعات راجع به دیدگاه قانون شوروی به زنا با محارم -البته اگر اصلاً چیزی در این باره وجود داشته باشد- به این سؤال پاسخ دهم. با این حال فکر می‌کنم که این سؤال بیش از همه به حیطه آسیب‌شناسی و آموزش و پرورش مربوط باشد تا به جرم‌شناسی. زنا با محارم، خصوصیات مطلوب و توانایی بقای نژاد انسانی را کاهش می‌دهد. درست به همین دلیل، این موضوع توسط اکثر قریب به اتفاق انسان‌های سالم، تخطی از معیارهای متعارف تلقی می‌گردد.

هدف سوسیالیسم، نه تنها خردپذیر کردن روابط اقتصادی، بلکه حتی الامکان خردپذیری کارکردهای بیولوژیک انسان نیز هست. امروزه مدارس شوروی برای آگاهی کودکان در مورد نیازهای بدن و روان انسان، تلاش‌های زیادی می‌کنند. برای قبول این که موارد بیمارگونه زنا با محارم در روسیه، بیش‌تر از کشورهای دیگر باشد، دلیلی نمی‌یابم. ضمناً معتقدم که مداخله قضایی در این زمینه، بیش‌تر آسیب‌زا است تا مفید. به طور مثال تردید دارم که اگر دادگاه انگلستان، بایرون را به زندان می‌فرستاد، انسانیت پیروز می‌شد.

۸- آیا صحت دارد که طلاق به محض تقاضا، اجرا می‌شود؟

البته که درست است. بهتر بود این سؤال پرسیده شود: *آیا درست است که هنوز کشورهایی وجود دارند که طلاق در آنها به محض تقاضای یکی از طرفین زناشویی، اجرا نمی‌شود؟*

۹- درست است که مردم شوروی برای پاکدامنی مردان و زنان،

هیچ احترامی قایل نیستند؟

آیا هیچ شکی در این مورد وجود دارد که ایوار کروگر^۱، سلطان کارخانه‌ها کبریت‌سازی - که در طول زندگیش به عنوان زاهد سرسخت و دشمن آشتی‌ناپذیر شوروی شناخته شده بود- بارها رفتارهای غیر اخلاقی پسران و دختران گروه کومسومول روسیه را که در زندگیشان به دنبال تبرک کلیسا نبودند، محکوم کرده بود؟ اگر به خاطر ورشکستگی مالی نبود، کروگر نه تنها به عنوان انسانی درستکار در بازار بورس، بلکه در قالب حامی اخلاقیات به خاک سپرده می‌شد. اما اینک مطبوعات گزارش می‌دهند که تعداد زنانی که کروگر در قاره‌های مختلف در اختیار داشت، چندین برابر کوره‌های کارخانه‌های کبریت‌سازی او بودند.

رمان‌های فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی، خانواده‌های پنهانی را نه به عنوان استثنا، بلکه به صورت یک قاعده به تصویر کشیده‌اند. کلاوس مینرت، یک ناظر جوان آلمانی مطلع که اخیراً کتابی راجع به جوانان شوروی منتشر کرده است، می‌نویسد:

^۱ Ivar Kreuger

درست است که جوانان روسی، مظهر پاکدامنی نیستند؛ ولی مطمئناً از نظر سطح اخلاقی، پایین‌تر از جوانان آلمانی هم‌سن‌وسال خود نیستند.

معنقدم که این موضوع کاملاً درست است.

عصر یک روز فوریه ۱۹۱۷ در متروی نیویورک، دانشجویانی را همراه با دوست دخترهایشان دیدم. گرچه افراد دیگری نیز در مترو بودند که جزو گروه آن‌ها نبودند، ولی رفتار این زوج‌های شاد، به گونه‌ای بود که بلافاصله می‌شد گفت حتی اگر این جوانان اصولاً به تک‌همسری اعتقاد داشته باشند، اما تا زمان ازدواج عملاً به شیوه‌های دیگری زندگی می‌کنند.

لغو قانون منع فروش مشروبات الکلی در آمریکا، به هیچ وجه بدین معنا نیست که دولت جدید، سعی در تشویق میخوارگی دارد. به همین شکل، لغو تعدادی از قوانین که برای حمایت از کانون خانواده، پاکدامنی و غیره وضع شده بود، به منظور تلاش برای نابودی ثبات خانواده یا تشویق بی‌بندوباری جنسی نیست. در این مسأله، تنها از طریق افزایش سطح مادی و فرهنگی می‌توان به موفقیت دست یافت، نه از طریق حکم ممنوعیت رسمی و مواعظ ملال‌آور.

۱۰- آیا هدف نهایی بلشویسم، بازتولید روش زندگی زنبوروار یا

مورچه‌وار در زندگی انسان‌ها است؟

۱۱- آرمان‌های بلشویسم تا چه اندازه با تمدنی که حشرات

می‌توانستند رهبری آن را بر عهده داشته باشند، تفاوت دارد؟

هر دو پریش هم برای حشرات و هم برای انسان‌ها غیرمنصفانه است. نه مورچه‌ها مجبور هستند پاسخگوی هولناکی تاریخ بشر باشند و نه زنبورها. از طرفی دیگر انسان‌ها -فارغ از این که چقدر می‌توانند بد باشند- امکاناتی دارند که هیچ حشره‌ای نمی‌تواند به آن دست پیدا کند. اثبات این موضوع که وظیفه دولت شوروی، دقیقاً نابودی ویژگی‌های مورچه‌وار جامعه انسانی است، کار دشواری نیست.

حقیقت این است که هم زنبورها و هم مورچه‌ها، طبقه‌بندی دارند: برخی کار می‌کنند، برخی می‌جنگند و برخی دیگر هم متخصص در تولید مثل هستند. آیا در چنین کارکردهای اجتماعی تخصصی‌شده‌ای، می‌توان آرمان‌های بلشویسم را دید؟ این خصوصیات بیش‌تر مشخصات تمدن امروزی ما است که چنین محدودیت‌هایی به همراه دارند. گونه‌های خاصی از مورچه‌ها، مورچه‌های برادر خود را از گونه‌های دیگر به بردگی می‌کشند.

دستگاه دولتی شوروی، به هیچ وجه شبیه این سیستم نیست. مورچه‌ها هنوز جان براون یا آبراهام لینکلنی برای خود به وجود نیاورده‌اند.

بنجامین فرانکلین، انسان را *حیوان ابزارساز* توصیف کرد. این شخصیت‌پردازی جالب توجه، اساس تفسیر مارکسیستی از تاریخ است. ابزار دست‌ساز بشر، او را از قلمرو حیوانی جدا ساخت و به سوی کاری که بر اساس خرد انسانی بود، رهنمون شد؛ همچنین دوره بردگی را به فئودالیسم، سپس سرمایه‌داری و اکنون نظام شورایی متحول کرده است.

غرض از طرح این پریش به وضوح این است که کنترل عمومی فراگیر، فردیت را خواهد کشت. بنابراین بدی دستگاه حکومتی شوروی، کنترل مفرط است. این‌طور نیست؟ ولی همان‌طور که مطلعیم در عین حال مجموعه

پرسش‌های دیگری، دولت شوروی را به امتناع از تحت کنترل درآوردن خصوصی‌ترین حوزه‌های زندگی شخصی -عشق، خانواده و روابط جنسی- متهم می‌کند. تناقض در این مورد کاملاً آشکار است.

دولت شوروی، تحت کنترل درآوردن اختیارات اخلاقی و عقلانی انسان‌ها را به هیچ وجه جزو وظایف خویش نمی‌داند. بلکه بر عکس، قصد دارد از طریق مدیریت زندگی اقتصادی، شخصیت انسانی را از سیطره بازار و جبر کور آن برهاند.

شرکت فورد، تولید خودرو را بر اساس سیستم خط تولید^۱ سازمان‌دهی کرد و بدین‌وسیله بازدهی بالایی به دست آورد. وظیفه سوسیالیسم هم در بحث اصول راه‌کارهای تولیدی، سازمان‌دهی کل اقتصاد ملی و جهانی بر پایه سیستم خط تولید و بر اساس نقشه و سهم دقیق هر یک از اجزای آن است. اصول سیستم خط تولید وقتی از یک کارخانه، به تمامی کارخانه‌ها و مزارع منتقل شود، باید به چنان بازدهی بیانجامد که شرکت فورد در مقایسه با آن، مانند یک مغازه صنایع دستی محقر در حومه شهر دیترویت به نظر برسد. از زمانی که انسان، طبیعت را مقهور خویش کرده است، دیگر مجبور نیست با عرق جبین روزی خود را به دست آورد. این شرط لازم برای آزادی شخصیت انسانی است. به عنوان مثال زمانی که دیگر سه یا چهار ساعت کار روزانه برای برآوردن تمامی نیازهای مادی کافی باشد، هر مرد و زنی بیست ساعت وقت اضافی، فارغ از هر کنترل و نظارتی خواهد داشت و مسایل مربوط به آموزش و به کمال رساندن ساختار روحی و جسمی انسان، در مرکز توجه همگانی قرار خواهد گرفت. مکاتب علمی و فلسفی، با گرایش‌های متفاوت در ادبیات، معماری و هنر،

Conveyor^۱

برای اولین بار نه فقط مورد توجه پرشور قشر بالای جامعه، بلکه در رأس توجه همه توده‌های مردم قرار خواهد گرفت. پیکار گروه‌ها، گرایش‌ها و مکاتب، فارغ از هر گونه فشار جبر کور اقتصادی، خصوصیات کاملاً آرمانی و عاری از خودخواهی خواهد یافت. در چنین فضایی، شخصیت انسانی نه تنها خشک و بی‌روح نخواهد شد، بلکه بر عکس، برای نخستین بار در اوج شکوفایی قرار خواهد گرفت.

۱۲- آیا صحت دارد که دولت شوروی، عدم احترام به والدین را

به کودکان می‌آموزد؟

خیر! این اظهارات با چنین فرم کلی، کاریکاتوری بیش نیست. با این وجود، روشن است که پیشرفت سریع در حوزه فنون، عقاید یا آداب و رسوم، به تدریج اقتدار نسل قدیمی‌تر، از جمله والدین را کاهش می‌دهد. زمانی که استادان دانشگاه، نظریه داروین را آموزش می‌دهند، از اقتدار والدینی که معتقدند حوا از دنده آدم به وجود آمده، کاسته خواهد شد.

این اختلافات در اتحاد جماهیر شوروی به طور غیر قابل مقایسه‌ای شدیدتر و آزاردهنده‌تر است. رسوم اخلاقی کومسومول‌ها، لزوماً باید با اقتدار والدینی که همچنان به دنبال پیدا کردن همسر و ازدواج سودمند برای دختران و پسرانشان هستند، در تضاد باشد. سرباز ارتش سرخ که روش استفاده از تراکتور و کمباین را یاد گرفته است، نمی‌تواند اقتدار فنی پدرش را که با خیش چوبی کار می‌کرد، بپذیرد.

پدر دیگر نمی‌تواند برای حفظ پایگاه خویش فقط با انگشت به چیزی اشاره کند و این ژست را با یک سیلی، استحکام بخشد و دستور بدهد. والدین

به حربه‌های روانی روی می‌آورند. کودکانی که توسط مسؤولین رسمی مدرسه تعلیم می‌بینند، نیرومندتر ظاهر می‌شوند. غرور جریحه‌دار شده والدین، اغلب موجب دشمنی با دولت می‌شود. این مسأله معمولاً در خانواده‌هایی اتفاق می‌افتد که مخالف کارهای بنیادی حکومت جدید هستند. نظر به این که دولت بخش اعظمی از مسؤولیت‌های والدین را بر عهده گرفته است، اکثر والدین طبقه کارگر با کمال میل، به از دست دادن بخشی از اقتدار خویش تن داده‌اند. با این وجود، تعارض بین نسل‌ها حتی در این خانواده‌ها نیز به چشم می‌خورد. این اختلافات در بین دهقانان، شدت بیش‌تری دارند. این موضوع خوب است یا بد؟ من فکر می‌کنم که خوب است. در غیر این صورت پیشرفتی وجود نخواهد داشت.

اجازه دهید به تجربه خودم اشاره کنم. در هفده سالگی مجبور شدم از خانه فرار کنم. پدرم سعی داشت مسیر زندگی‌م را تعیین کند. او می‌گفت: *اهدافی که تو در سر داری، تا سیصد سال دیگر نیز تحقق نخواهند یافت*. البته در آن زمان فقط مسأله سرنگونی سلطنت مطرح بود. بعدها پدرم به حدود نفوذ خود پی برد و روابط من با خانواده‌ام، دوباره بهبود یافت. بعد از انقلاب اکتبر، به اشتباهش پی برد. او گفت: *حقیقت شما قوی‌تر بود*. از این دست نمونه‌ها هزاران و شاید امروزه، صدها هزار و میلیون‌ها مورد وجود داشته باشد. این موارد، شورش انتقادآمیز دوره‌ای را ترسیم می‌کنند که در آن *پیوند نسل‌ها* از هم گسسته می‌شود.

۱۳- آیا حقیقت دارد که بلشویسم، مذهب را جرم محسوب و

عبادات مذهبی را غیر قانونی اعلام کرده است؟

این اظهارات تماماً نیرنگ‌آمیز، هزاران بار از طریق حقایق کاملاً مسلم، شواهد و گواهی شاهدان عینی، رد شده است. اما چرا همیشه این موضوع از نو مطرح می‌شود؟ زیرا کلیسا اکنون که از نظر بودجه و از جانب نیروهای پلیس مورد حمایت قرار نمی‌گیرد و مخالفانش تحت پیگرد و اقدامات تلافی‌جویانه قرار نمی‌گیرند، خود را تحت ستم می‌پندارد. در بسیاری از کشورها، نقد علمی باورهای مذهبی، جرم محسوب می‌گردد و در دیگر کشورها با این مسأله فقط به گونه‌ای کنار می‌آیند. دولت شوروی به گونه دیگری عمل می‌کند؛ نه تنها عبادات مذهبی را جرم محسوب نکرده، بلکه وجود مذاهب مختلف را نیز مجاز می‌شمرد. اما در عین حال صریحاً از پروپاگاندا ماتریالیستی علیه عقاید مذهبی، حمایت می‌کند. این خلاصه وضعیتی است که کلیسا آن را اذیت و آزار مذهبی تلقی می‌کند.

۱۴- آیا واقعیت دارد که دولت بلشویکی، با وجود این که مخالف

مذهب است، از تعصبات توده‌های ناآگاه به نفع خود استفاده می‌کند؟

به عنوان مثال روس‌ها هیچ قدیسی را کاملاً شایسته بهشت نمی‌دانند،

مگر این که جسم او در برابر پوسیدگی و تجزیه، مقاومت کند. آیا این

موضوع، دلیل مومیایی کردن جسد لنین و محافظت از آن نیست؟

خیر! این یک برداشت کاملاً نادرست بر اساس پیشداوری و دشمنی است. من می‌توانم در مورد این اظهارات صریح‌تر صحبت کنم. چون من و بیوه لنین، ن. ک. کروپسکایا، از همان ابتدا مخالف سرسخت مومیایی کردن، مقبره و چیزهای این‌چنینی بودیم. هیچ شکی نیست که اگر لنین در بستر بیماری حتی لحظه‌ای به فکرش خطور می‌کرد که جسدش را مانند فراعنه مومیایی خواهند

کرد، با خشم و انزجار پیشاپیش به حزب درخواست استیناف می‌داد. من اعتراض به این کار را در سرلوحه بحث اصلیم قرار دادم: جسم لنین نباید علیه حقیقت واقعی لنین به کار گرفته شود.

به این حقیقت نیز اشاره کردم که *فسادناپذیری* جسد مومیایی شده لنین، به خرافات مذهبی دامن می‌زند. کراسین^{IX} که مدافع و ظاهراً مبتکر ایده مومیایی کردن بود، به اعتراض گفت:

برعکس! آن چه که در نزد کشیشان معجزه محسوب می‌شد، به کمک فناوری در دستان ما قرار دارد. میلیون‌ها نفر می‌خواهند بدانند مردی که چنین تغییر بزرگی در حیات کشور ما به وجود آورده، چه شکلی بوده است. ما با کمک علم، این خواسته موجه توده‌ها را بر آورده کرده، ضمناً از این طریق، راز فسادناپذیری را برای آنان توضیح می‌دهیم.

قطعاً ساخت مقبره یک هدف سیاسی داشت: استحکام اقتدار ابدی شاگرد، از طریق اقتدار استاد. با این وجود دلیلی ندارد که این موضوع را سوء استفاده از خرافات مذهبی بدانیم. به بازدیدکنندگان یادآوری می‌شود که مقاومت بدن در برابر تجزیه شدن، در نتیجه یک فرایند شیمیایی است.

یقیناً پاسخ‌های من تلاش ندارد که بر وضعیت کنونی اتحاد جماهیر شوروی سرپوش بگذارد، دستاوردهای فرهنگی و اقتصادی را ناچیز بشمارد و سوسیالیسم را به عنوان دوره‌ای که قبلاً بدان دست یافته شده، معرفی کند. حکومت شوروی، حکومتی موقت، مملو از تعارض و مشکلات بی‌شمار است و تا مدت‌ها این‌گونه خواهد بود. با این وجود ما باید حقایق را در پرتو

پیشرفت‌هایمان مد نظر قرار دهیم. اتحاد جماهیر شوروی با میراث سلطنت رومانف آغاز به کار و پانزده سال در جهانی پر از دشمنی زندگی کرد. موقعیت این دژ محصور، به حکومت دیکتاتوری، ساختار خشنی داده است. سیاست‌های ژاپن، کم‌ترین دغدغه امنیتی امروز روسیه تلقی می‌گردد. اما این حقیقت که آمریکا - که در قلمرو شوروی، علیه دولت آن جنگ به راه انداخت - تا همین امروز روابط دیپلماتیک با مسکو برقرار نکرده، تأثیرات متعدد و طبعاً منفی بر حکومت کشور بر جای گذاشته است.

ترمیدور در خانواده

*این مقاله از کتاب انقلابی که به آن خیانت شد انتخاب شده است.
کتابی که تروتسکی در سال ۱۹۳۶ در نروژ به نگارش درآورد و ترجمه
انگلیسی آن، توسط ماکس ایستمن^۱ در سال ۱۹۳۷ انتشار یافت.*

انقلاب اکتبر تعهد خود را صادقانه به زن، ادا کرد. دولت نوپا نه تنها به زن حقوق سیاسی و قانونی مساوی با مرد اختصاص داد، بلکه مهم‌تر از آن، تمام تلاش خود را در هر زمینه‌ای، بسیار بیش‌تر از هر کشور دیگری به کار بست تا راه دستیابی زن را به انواع فعالیت‌های فرهنگی و اقتصادی، هموار کند. با وجود این بی‌پرواترین انقلاب، با تمام اختیارات پارلمان عالی بریتانیای کبیر، نمی‌تواند زن را به مرد تبدیل یا به بیان دقیق‌تر، مسؤولیت سنگین بارداری، تولد، پرستاری و پرورش کودکان را به طور مساوی بین آنان تقسیم کند.

انقلاب تلاشی متهورانه برای نابودی کانون خانوادگی کذایی به مثابه نهادی قدیمی، بسته و منفعل که زنان طبقات زحمتکش از کودکی تا مرگ در آن بیگاری می‌کنند، به کار برد. جایگاه خانواده به عنوان تشکیلات اقتصادی خرد، مطابق با طرح‌هایی، به تصرف سیستم کاملی از رفاه و مراقبت‌های اجتماعی مانند زایشگاه‌ها، مهدهای کودک، مدارس، غذاخوری‌های عمومی،

^۱ Max Eastman

رختشوی‌خانه‌های همگانی، پایگاه‌های کمک‌های اولیه، بیمارستان‌ها، آسایشگاه‌ها، سازمان‌های ورزشی، سالن‌های سینما و غیره درآمد. هدف از جذب کامل کارکردهای خانه‌داری خانواده توسط سازمان‌های جامعه سوسیالیستی، همگام کردن تمام نسل‌ها در همبستگی و همیاری دوطرفه، رهایی واقعی زن و به دنبال آن، زوج‌های عاشق، از قیود هزاران ساله بود.

تاکنون این مسأله تمام مسایل، حل نشده باقی مانده است. هنوز چهل میلیون خانواده در شوروی، در خانه‌هایی با سنت‌های قرون وسطایی، بردگی و آشفتنگی زنان، تحقیر روزانه کودکان و خرافات زنانه و کودکانه به سر می‌برند. به همین دلیل نباید مجال هیچ پندار پوچی در مورد اهمیت این موضوع به خود راه دهیم. دقیقاً به همین علت، تغییرات پیاپی در رویکرد به مسأله خانواده در اتحاد جماهیر شوروی، خصوصیات واقعی جامعه شوروی و تغییر در طبقه حاکم آن را به بهترین وجهی ترسیم می‌کند.

تجربه نشان داد که غلبه شتاب‌آمیز بر خانواده قدیمی، غیرممکن است. نه به خاطر فقدان اراده و نه بدین خاطر که خانواده، در عمق وجود انسان‌ها ریشه دوانده بود، بلکه بر عکس. پس از مدت کوتاهی از سوءظن نسبت به دولت و تسهیلاتی از قبیل مهدهای کودک و مؤسساتی از این دست، زنان کارگر و به دنبال آنان، دهقانان مترقی‌تر، فواید بی‌شمار مراکز اشتراکی مراقبت از کودکان و سوسیالیستی شدن اقتصاد کل خانواده را کاملاً درک کردند. متأسفانه جامعه، بسیار فقیر و کم‌فرهنگ بود و منابع واقعی کشور، با طرح‌ها و هدف‌های حزب کمونیست مطابقت نداشت. نمی‌توان خانواده را از بین برد، بلکه باید جایگزینی برای آن پیدا کرد. آزادی واقعی زنان با وجود فقر فراگیر، دست‌یافتنی نیست.

این تجربیات، حقیقت تلخی را که مارکس هشتاد سال پیش بیان کرده بود، بلافاصله ثابت کرد.

در خلال سال‌های رکود، کارگران و بعضاً خانواده‌هایشان تا جایی که امکان داشت در کارخانه و غذاخوری‌های عمومی غذا می‌خوردند و این امر رسماً به عنوان گذار به شکل سوسیالیستی زندگی در نظر گرفته شد. نیازی به درنگ دوباره بر ویژگی‌های دوره‌های مختلف، اعم از کمونیسم جنگی، NEP و طرح پنج ساله اول^X نیست. حقیقت این است که از زمان برچیده شدن سیستم ژتون تغذیه، تمام کارگرانی که موقعیت بهتری داشتند، به سر میز غذای خانگی برگشتند. اشتباه است اگر این عقبگرد را شکستی برای سیستم سوسیالیستی که هرگز اجرا نشد، تلقی کنیم. اما مخرب‌تر از آن، قضاوت کارگران و همسرانشان در مورد سیستم *تغذیه عمومی* بود که توسط بوروکراسی سازمان‌دهی شد. همین نتیجه را باید به رختشوی‌خانه‌های عمومی که لباس‌ها در آن‌جا به جای شسته شدن، دزدیده یا پاره می‌شدند، بسط داد؛ بازگشت به کانون خانواده!

اما آشپزی و رختشویی خانگی، که امروزه با شرمساری کمتری توسط سخنرانان و روزنامه‌نگاران مورد ستایش قرار می‌گیرد، به معنای بازگشت همسران کارگران به ماهیت‌ها و تشت‌هایشان - یعنی بازگشت به بردگی گذشته- است. بعید است که قطعنامه انترناسیونال کمونیست درباره *پیروزی کامل و نهایی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی*، برای زنان مناطق صنعتی، خیلی متقاعدکننده به نظر برسد.

خانواده روستایی که نه تنها به صنعت خانگی، بلکه به فعالیت‌های کشاورزی نیز وابسته است، به مراتب پایدارتر و باثبات‌تر از خانواده شهری است.

تنها برخی از کمون‌های کشاورزی، که غالباً ضعیف نیز بودند، غذاخوری‌های عمومی و امکاناتی برای مراقبت از کودکان در دوره اول ارایه دادند. مالکیت اشتراکی، طبق اولین اعلان‌ها، آغازی برای تغییری قطعی در حوزه خانواده بود. به همین دلیل موجه بود که گاوها و مرغ‌ها را از تملک دهقانان درآوردند. در هر حال در مورد پیشرفت پیروزمندانه غذاخوری‌های عمومی در سراسر کشور، بیانیه‌های زیادی انتشار یافت. اما زمانی که عقبگرد شروع شد، ناگهان واقعیت از زیر سایه این لاف‌ها پدیدار گشت.

دهقان، در حکم قانونی عمومی، از مزارع اشتراکی تنها نانی برای خویش و علوفه‌ای برای دام‌هایش دریافت، و گوشت، محصولات لبنی و سبزیجات را تماماً از زمین‌های خصوصی هم‌جوار تهیه می‌کند. پس زمانی که نیازهای اساسی و مهم زندگی، با تلاش‌های جداگانه خانواده تأمین شود، دیگر نمی‌توان صحبتی از غذاخوری‌های اشتراکی به میان آورد. در نتیجه این مزارع کوچک، با خلق پایه‌های نوینی برای کانون خانواده، بار مضاعفی بر دوش زن می‌نهند.

ظرفیت ثابت کل مهدهای کودک در سال ۱۹۳۲، کلاً ۶۰۰,۰۰۰ و ظرفیت فصلی آن‌ها در خلال فصول کار در مزارع، فقط ۴,۰۰۰,۰۰۰ نفر بود. در سال ۱۹۳۵ تعداد تخت‌خواب‌های کودک، بالغ بر ۵,۶۰۰,۰۰۰ عدد بود، اما تعداد ثابت آن‌ها همچنان شامل بخش ناچیزی از کل می‌شد. علاوه بر این تسهیلات کنونی مهدهای کودک، حتی در مسکو، لنینگراد و مراکز دیگر، حداقل انتظارات را نیز برآورده نمی‌سازد. روزنامه‌ای پیشرو در شوروی با ناراحتی اظهار کرد که:

مهد کودکی که کودک در آن احساس ناخوشایندتری نسبت به احساسی که در خانه خود دارد، داشته باشد، مهد کودک نیست؛ بلکه یتیم‌خانه‌ای وحشتناک است.

پس جای تعجب نیست که خانواده‌های کارگران سطح بالاتر، از مهدهای کودک روی گردان باشند. اما حتی تعداد همین یتیم‌خانه‌های وحشتناک که در اختیار بخش اعظمی از توده‌های زحمتکش قرار دارد، بسیار ناچیز است. اخیراً کمیته اجرایی مرکزی، قطعنامه جدیدی به این مضمون تصویب کرد که نگهداری و پرورش کودکان یتیم و سر راهی باید در اختیار بخش خصوصی قرار گیرد. در نتیجه دولت بوروکراتیک از طریق عالی‌رتبه‌ترین ارگان خویش، به شکست خود در اجرای مهم‌ترین وظیفه سوسیالیستی اعتراف کرد.

تعداد کودکان در مهدها در خلال پنج سال ۳۵-۱۹۳۰ از ۳۷۰,۰۰۰ نفر، به ۱,۱۸۱,۰۰۰ نفر افزایش یافت. پایین بودن آمار و ارقام سال ۱۹۳۰ قابل ملاحظه است، اما آمار سال ۱۹۳۵ نیز نمایانگر تنها قطره‌ای از اقیانوس خانواده‌های شوروی است. بررسی‌های بیش‌تر به یقین نشان می‌دهد که بخش اصلی و بهترین این مهدها در هر حال به خانواده‌های حکومتی، کارکنان فنی و استاخانووئیست‌ها^{XI} و دیگران اختصاص دارد.

همین کمیته اجرایی مرکزی چندی پیش ناچار شد علناً اعتراف کند که مصوبه‌هایی که به منظور برجیدن مسأله کودکان بی‌سرپرست و بی‌خانمان وضع شده بود، به صورت ضعیفی اجرایی شدند. چه چیزی پشت این اعتراف نامیدکننده پنهان است؟ تصادفاً از طریق روزنامه‌ای که با حروف ریز چاپی به این موضوعات اشاره کرده بود، پی بردیم که بیش از هزار کودک در مسکو در

شرایطی فوق‌العاده سخت زندگی می‌کنند، در خانه‌های کدایی کودک در پایتخت، حدود ۱۵۰۰ کودک به خاطر نبود جا، به خیابان‌ها بازگردانده می‌شوند و در خلال دو ماه از پاییز سال ۱۹۳۵ در مسکو و لنینگراد، ۷۵۰۰ نفر از والدین، برای بی‌سرپرست گذاشتن کودکانشان، به دادگاه فراخوانده شدند. کشاندن آن‌ها به دادگاه چه فایده‌ای داشت؟ چند هزار نفر از والدین از رفتن به دادگاه سر باز زده‌اند؟ آمار چه تعداد از کودکانی که در شرایط فوق‌العاده سخت زندگی می‌کنند، ثبت نشده است؟ شرایط فوق‌العاده سخت از چه نظر با شرایط صرفاً سخت تفاوت دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که بی‌پاسخ مانده است. آمار وسیع، گویا، علنی و منجزکننده کودکان بی‌خانمان، نتیجه مستقیم این بحران عظیم اجتماعی است که خانواده قدیمی، بسیار سریع‌تر از آن که نهادهای جدید بتوانند جایگزین آن شوند، در حال فروپاشی است.

هر خواننده‌ای می‌تواند از طریق اظهارات تصادفی همین روزنامه‌ها و بخش‌هایی از گزارش‌های جنایی، از وجود روسپی‌گری در اتحاد جماهیر شوروی -یا به عبارت دقیق‌تر، تنزل شدید مقام زن در جهت منافع مردانی که برای آن پول می‌پردازند- با خبر شود. در پاییز سال گذشته (۱۹۳۵) ایزوستیا^۱ خبر دستگیری ۱۰۰۰ زن در مسکو را به اطلاع خوانندگانش رساند که در خیابان‌های پایتخت پرولتری، مخفیانه تن‌فروشی می‌کردند. در میان این زندانیان، ۱۷۷ کارگر، ۹۲ کارمند و ۵ دانشجو وجود داشتند. چه چیزی آن‌ها را به این کار کشانده بود؟ حقوق ناکافی، فقر و نیاز مالی برای خرید کفش و لباس.

ما بیهوده به دنبال ابعاد تقریبی این مصیبت اجتماعی هستیم. بوروکراسی محافظه‌کار، به آمارگران فرمان سکوت می‌دهد. اما همین سکوت اجباری خود

یقیناً بیانگر تعدد گروه روسپیان شوروی است. در رابطه با این موضوع، اساساً هیچ تردیدی در مورد بازماندگان نسل گذشته وجود ندارد؛ اما روسپیان، از نسل جوان‌تر نیز عضو گرفته‌اند. البته هیچ انسان عاقلی برای این زخم به قدمت تمدن، حکومت شوروی را به طور خاص سرزنش نمی‌کند. اما با وجود روسپی‌گری، صحبت از پیروزی سوسیالیسم، کاری نابخشودنی است. روزنامه‌ها - تا جایی که اجازه دارند به این موضوع حساس اشاره کنند- با اطمینان تأکید می‌ورزند که *آمار روسپی‌گری رو به کاهش است*. ممکن است این موضوع در مقایسه با سال‌های گرسنگی و انحطاط (۱۹۳۱-۳۳) کاملاً صحت داشته باشد. لیکن احیای روابط پولی - که پس از لغو بلاواسطه تمامی سهمیه‌بندی‌ها صورت گرفت- قطعاً منجر به افزایش روسپی‌گری و کودکان بی‌خانمان خواهد شد. هر جا که امتیازات طبقاتی وجود داشته باشد، انسان‌های مطرود نیز وجود دارند. بی‌خانمانی گسترده کودکان، بی‌شک مصیبت‌بارترین و محرزترین نشانه شرایط سخت مادر است. در این خصوص حتی پرودا^۱ی خوشبین نیز گه‌گاهی مجبور به این اعتراف تلخ است که *تولد یک کودک، خطری جدی برای موقعیت بسیاری از زنان است*. درست به همین دلیل قوانین انقلابی، به زنان حق سقط جنین داد که در شرایط فقر و گرفتاری خانوادگی، فارغ از هر آن چه که اخته‌ها و مجردان پیر از هر دو جنس در این خصوص بگویند، یکی از مهم‌ترین حقوق مدنی، سیاسی و فرهنگی است. با این حال، این حق زنان - که خود به اندازه کافی مأیوس‌کننده است- نیز به علت نابرابری‌های اجتماعی کنونی، به یک امتیاز طبقاتی تبدیل شده است. اطلاعات کمی که در مورد عمل سقط جنین در جراید درز پیدا کرده، به راستی تکان‌دهنده است. تنها در یک بیمارستان

 Pravda^۱

روستایی در منطقه‌ای از اورال در سال ۱۹۳۵، ۱۹۵ زن توسط قابله‌ها نقص عضو شدند. در بین آنان، ۳۳ زن کارگر، ۲۸ کارمند دفتری، ۶۵ زن از مزارع اشتراکی و ۵۸ زن خانه‌دار و غیره وجود داشت. تفاوت این منطقه اورال با اکثر مناطق دیگر، تنها در این است که اطلاعات مربوط به این ناحیه، به طور اتفاقی به مطبوعات راه یافته است. روزانه چند زن در سراسر اتحاد جماهیر شوروی نقص عضو می‌شوند؟

پس از آشکار شدن ناتوانی‌ها در فراهم نمودن تجهیزاتی از قبیل کمک‌های پزشکی و بهداشتی مورد نیاز برای زنانی که مجبور به سقط جنین هستند، دولت موضع خویش را سریعاً تغییر داده و روش ممنوعیت را اتخاذ نموده است و همانند موقعیت‌های دیگر، بوروکراسی از شرایط بد، به نفع خود سود جست. سولتز، یکی از اعضای دادگاه عالی شوروی و کارشناس امور ازدواج، قانون در دست تدوین ممنوعیت سقط جنین را به این حقیقت رجوع داد که در جامعه‌ای سوسیالیستی که بیکار و غیره و وجود ندارد، زنی حق ندارد از لذت مادر شدن امتناع ورزد؛ اندیشه‌های کشیشی که حال از قدرت ژاندارم نیز برخوردار شده است! هم اینک از ارگان مرکزی حزب حاکم شنیدیم که تولد یک کودک، تهدیدی برای موقعیت بسیاری از زنان و شاید درست‌تر است بگوییم، برای اکثریت قریب به اتفاق آنان، محسوب می‌شود. از عالی‌رتبه‌ترین نهاد شوروی نیز شنیدیم که *عملکرد ما در مورد حل مسئله کودکان بی‌خانمان و بی‌سرپرست، بسیار ضعیف بوده است* که بی‌شک این به معنای افزایش تازه‌ای در تعداد بی‌خانمان‌ها است. ولی با این وجود قاضی عالی‌رتبه شوروی اظهار می‌دارد که در کشوری که *زندگی شاد* جریان دارد، سقط جنین باید جرم محسوب شده،

تنبیه گردد - دقیقاً مانند کشورهای سرمایه‌داری که زندگی در آن جا غم‌بار و ناگوار است!

پیشاپیش روشن است که در اتحاد جماهیر شوروی همانند غرب، کسانی که به چنگ قانون و مجازات گرفتار می‌آیند، عمدتاً زنان کارگر، خدمتکار و همسران دهقانان خواهند بود که قادر به پنهان ساختن رفتاری‌های خویش نیستند. تا جایی که به *زنان ما*، همان‌ها که خواستار عطرهای مرغوب و چیزهای خوشایند دیگر هستند، مربوط می‌شود، مثل گذشته، هر آن چه نزد قاضی مهربان ضروری بدانند، انجام خواهند داد. سولتز با چشم فرو بستن بر مردم بی‌خانمان، استنتاج می‌کند که *ما به جمعیت بیش‌تری نیاز داریم*. احتمالاً پاسخ میلیون‌ها زن رنج‌کشیده به این قاضی دادگاه عالی این‌چنین خواهد بود: *پس لطف کنید خودتان آن‌ها را به دنیا بیاورید*. البته اگر بوروکراسی لب‌هایشان را با مهر سکوت مهروموم نکند. به نظر می‌رسد این آقایان به کلی فراموش کرده‌اند که سوسیالیسم برای حذف آن دلایلی که زن را به سقط جنین وا می‌دارد، بنا شد نه این که با استفاده از مداخله بی‌شرمانه پلیسی در چیزی که جزو خصوصی‌ترین حوزه زندگی هر زن محسوب می‌شود، او را به *لذت مادر شدن* وا دارد.

پیش‌نویس قانون منع سقط جنین به تبادل نظر کذایی جمعی و مردمی گذاشته شد و باز هم از طریق صافی مطبوعات شوروی، بسیاری از شکایات و اعتراضات تند و کوبنده، کنار گذاشته شد. این بحث و تبادل نظر، همان قدر که ناگهانی اعلام شده بود، متوقف شد و در ۲۷ ژوئن کمیته اجرایی مرکزی، این پیش‌نویس شرم‌آور را به قانون بی‌نهایت شرم‌آورتری تبدیل کرد. حتی برخی از مدافعان رسمی بوروکراسی نیز از این قانون بر آشفتنند. لوئیس فیشر^{XII} این

قانون را چیزی شبیه سوء تفاهمی رقت‌بار دانست. در حقیقت این قانون جدید علیه زنان -استثنائاً به نفع بانوان مشخص- نتیجه منطقی و طبیعی ارتجاع ترمیدوری است.

دلیل اعاده پیروزمندانه خانواده که همزمان با نوسازی روبل انجام پذیرفت -چه تقارن مبارکی!- ورشکستگی مادی و فرهنگی دولت بود. رهبران به جای این گفتار صادقانه که *ما برای ایجاد روابط سوسیالیستی بین انسان‌ها، بسیار ضعیف و ناآگاهانه عمل کرده‌ایم و فرزندان و نوه‌هایمان به این هدف جامه عمل خواهند پوشاند،* نه تنها مردم را وادار به چسباندن دوباره پوسته ازهم‌پاشیده خانواده می‌کنند، بلکه با استفاده از ارباب مجازات‌های شدید، آنان را وادار می‌دارند تا خانواده را کانون مقدس سوسیالیسم پیروز بدانند. به سختی می‌توان با یک نظر، وسعت این عقبگرد را برآورد کرد.

پای همه کس و همه چیز به این موضوع جدید کشیده می‌شود: قانونگذار و نویسنده، دادگاه و شبه‌نظامیان، روزنامه و مدرسه. زمانی که جوان کمونیست پاک و صادقی با جسارت در مقاله‌اش می‌نویسد: *شما باید به طور جدی به حل این مسأله بپردازید که چطور زن می‌تواند از سلطه خانواده رهایی یابد،* در پاسخ، سیلی‌های جانانه‌ای تحویل می‌گیرد و ساکت می‌شود، مبانی کمونیسم، *چپ افراطی* قلمداد می‌گردد و تعصبات مبتذل و احمقانه هنرستیزان بی‌فرهنگ، به نام اصول اخلاقی جدید دوباره زنده می‌شود. چه اتفاقی در زندگی روزمره مردم گوشه و کنار این کشور پهناور در شرف وقوع است؟ مطبوعات عمق تأثیر ترمیدور^{XIII} در فضای خانواده را بسیار ضعیف منعکس می‌کنند.

از آنجایی که شورمندی اصیل تبشیر با افزایش گناه، بیش‌تر می‌شود، فرمان هفتم در بین طبقه حاکم محبوبیت زیادی پیدا کرده است. معلمان اخلاق

شوروی فقط باید شیوه بیان را کمی تغییر دهند. کارزاری علیه طلاق آسان و مکرر شروع شده است. پیش از این نیز قانون‌گذاران خلاق، لایحه‌ای *سوسیالیستی* در قالب گرفتن پول به ازای ثبت طلاق و افزایش آن با تکرار طلاق را وضع کرده بودند. به همین دلیل بود که پیش‌تر یادآور شدیم که احیای خانواده، با افزایش نقش آموزشی روبل همسو شده است. مسلماً مالیات، ثبت طلاق را برای کسانی که از پس پرداخت آن بر نمی‌آیند، مشکل ساخته است. البته امیدواریم که هزینه ثبت طلاق برای بالادستی‌ها مشکلی ایجاد نکند! وانگهی کسانی که آپارتمان، خودرو و چیزهای شیک و گران‌قیمت دیگری در اختیار دارند، روابط شخصی خود را بدون اعلان غیرضروری و متعاقباً بدون ثبت به پیش می‌برند. روسپی‌گری فقط در سطح پایین جامعه، چهره رقت‌بار و تحقیرآمیزی دارد. در طبقات بالای جامعه شوروی -جایی که قدرت و آرامش توأمان وجود دارد- روسپی‌گری، چهره زیبای خدمات متقابل خرد به خود گرفته و حتی بخشی از *خانواده سوسیالیستی* محسوب می‌گردد. پیش از این نیز از سوسنوفسکی^{XIV} در مورد اهمیت *عامل خودرو-حرم‌سرا* در زوال طبقه حاکم، شنیده بودیم.

شعرا، استادان دانشگاه و دیگر دوستان اتحاد جماهیر شوروی، چشم‌هایشان را بر روی همه چیز بسته‌اند. قوانین ازدواج و خانواده که توسط انقلاب اکتبر پایه‌گذاری شده بود و روزگاری مایه افتخار برحق انقلاب بود، به سبب اقتباس‌های فراوان از منابع قانونی کشورهای بورژوازی، تغییر ماهیت داده و تحریف شده است و چنان که گویی بخواهند مهر تمسخر به خیانت خود زنند، همان استدلالاتی که قبلاً به نفع آزادی بی‌قید و شرط طلاق و سقط جنین

(آزادی زنان، دفاع از حقوق فردی و حمایت از مادری) به کار می‌رفت، حال برای محدودیت و ممنوعیت کامل این قوانین، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این پسرفت نه تنها ماهیت ریاکارانه نفرت‌انگیزی به خود گرفته، بلکه از نیازهای واجب و ضروری اقتصادی به مراتب دورتر می‌شود. منافع اجتماعی طبقه حاکم در شدت بخشیدن به قوانین بورژوازی را نیز باید به دلایل واقعی به‌وجودآورنده این بازگشت به رسومات بورژوازی، مثل پرداخت نفقه، اضافه نمود. بی‌شک قاطع‌ترین انگیزه پرستش کنونی خانواده، نیاز بوروکراسی به سلسله مراتب پایدار روابط و تربیت جوانان به کمک چهل میلیون کانون حمایتی برای اقتدار و قدرت است.

زمانی که هنوز امیدی برای تمرکز آموزش نسل جدید در دستان دولت وجود داشت، حکومت نه تنها هیچ توجهی به حمایت از اقتدار بزرگ‌ترها، به خصوص پدر و مادر، نشان نداد، بلکه بر عکس، تمام توان خود را برای جدایی فرزندان از خانواده به کار بست تا در برابر آداب و سنن زندگی خشک و ملال‌آور، از آنان حمایت کند. همین چند وقت پیش، در جریان طرح پنج ساله اول، مدارس و انجمن جوانان کمونیست، از کودکان برای افشاگری، شرمسارسازی و در کل برای بازپروری پدران الکلی یا مادران مذهبی استفاده می‌کردند. این که تا چه حد موفق بودند، خود مسأله دیگری است. به هر تقدیر، این روش موجب تزلزل بنیادین اقتدار والدین شد. حال در این حوزه مهم، تغییری اساسی به وجود آمده است. همگام با احیای فرمان هفتم، اکنون پنجمین فرمان نیز تمام و کمال احیا شده است؛ یقیناً بدون هیچ اشاره‌ای به خدا. البته مدارس فرانسوی نیز کارها را بدون افزودن این متمم به پیش می‌برند و این موضوع، مانع آنان از تلقین موفقیت‌آمیز محافظه‌کاری و آداب و رسوم معمول نشده است.

توجه به اقتدار نسل گذشته، پیشاپیش موجب تغییر تدابیری در قبال موضوع مذهب شده است. انکار خدا و کمک و معجزات او، شدیدترین اختلافی بود که قدرت انقلابی بین فرزندان و والدین ایجاد کرده بود. با وجود برتری پیشرفت فرهنگی، پروپاگانداي مستمر و آموزش‌های علمی، نبرد با کلیساها تحت رهبری افرادی از قبیل یاروسلاوسکی^{XV}، اغلب به لودگی و شرارت کشیده شد. امروزه حمله به بهشت، همچون حمله به خانواده، به آرامی متوقف می‌شود. بوروکراسی که نگران حسن شهرت و اعتبار خویش بود، به جوانان بی‌خدا دستور داده که دست از مبارزه بکشند و به سراغ درس خود بروند. حکومت در رابطه با مذهب، بی‌طرفی طعنه‌آمیزی اتخاذ کرد. اما این تنها مرحله نخست است. اگر سیر حوادث، مطابق میل جریان اقتدار باشد، پیش‌بینی مراحل دوم و سوم مشکل نخواهد بود.

همیشه و همه‌جا، ریاکاری عقاید حاکم به صورت توان دو یا سه تضادهای اجتماعی گسترش پیدا می‌کند. این تعبیر قانون تاریخی ایدئولوژی است که به زبان ریاضی برگردانده شده است. سوسیالیسم، اگر به راستی همین باشد، به روابط انسانی فارغ از طمع، دوستی بدون حسد و توطئه و عشق فارغ از حساب‌گری منجر خواهد شد. دکترین رسمی، بر این هنجارهای آرمانی تحقق یافته، تأکید می‌ورزد و واقعیت، با صراحت و پافشاری بیش‌تری بر خلاف چنین اظهاراتی فریاد اعتراض سر می‌دهد. برای مثال اعلامیه جدید جوانان کمونیست مصوب آوریل سال ۱۹۳۶، چنین می‌گوید:

بر اساس تساوی واقعی بین مردان و زنان، خانواده جدیدی در حال شکل‌گیری است که حمایت و گسترش آن وظیفه دولت شوروی است.

یک گزاره رسمی به این برنامه ضمیمه شده است:

جوانان ما در انتخاب شریک زندگی خود - زن یا شوهر - فقط یک انگیزه و تمایل دارند: عشق. ازدواج بورژوازی بر اساس پول و منفعت، در بین نسل جوان ما جایی ندارد. (پراودا، ۴ آوریل، ۱۹۳۶).

تا آن‌جا که به کارگران معمولی زن و مرد مربوط می‌شود، این موضوع کم‌وبیش صحت دارد. اما ازدواج برای پول، در میان کارگران کشورهای سرمایه‌داری نیز رواج کمتری دارد. در مورد طبقات متوسط و بالا، موضوع کاملاً متفاوت است. گروه‌بندی‌های اجتماعی جدید خودبه‌خود بر روابط فردی نیز اثر می‌گذارند. فسادی که قدرت و پول در روابط جنسی به وجود می‌آورد، چنان به وفور در بین مقامات بوروکراسی شوروی در حال رشد است که گویی تبدیل به هدفی برای پیشی گرفتن از بورژوازی غربی شده است.

درست بر خلاف اظهارات نقل شده از پراودا در مورد ازدواج *مصلحتی*، همان‌طور که خود مطبوعات شوروی گاه با صراحتی اتفاقی و اجتناب‌ناپذیر اعتراف می‌کنند، این نوع ازدواج امروزه دوباره رایج شده است. مدارک تحصیلی، حقوق، اشتغال و تعداد درجه در یونیفرم ارتشی، بیش از پیش اهمیت پیدا کرده است، زیرا با وجود این‌ها مشکلی در مورد کفش، پالتوی خز، آپارتمان، حمام و رؤیای نهایی - خودرو - وجود نخواهد داشت. کشمکش ساده‌ای بر سر یک اتاق،

هر ساله موجب ازدواج و جدایی تعداد زیادی از زوجین در مسکو می‌شود. مسأله خویشاوندان، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. بسیار مهم و سودمند است که پدر زن، یک فرمانده نظامی یا کمونیستی با نفوذ یا مادر زن، خواهر مقامی عالی‌رتبه باشد. آیا باید از این موضوع شگفت‌زده شویم؟ آیا چیزی جز این انتظار می‌رفت؟

یکی از پرماجراترین فصل‌های کتاب بزرگ شوروی، داستان از هم پاشیدن و تباهی خانواده‌هایی است که در آن‌ها، شوهر به عنوان عضو حزب، عضو اتحادیه‌های کارگری، فرمانده نظامی یا مدیر ارشد، پیشرفت و تمایلات جدیدی در زندگی پیدا کرده، اما زن، مقهور خانواده، همچنان در همان سطح قدیمی باقی می‌ماند. مسیر دو نسل از شوروی بوروکراتیک، پوشیده از سوگنامه همسرانی رها و مطرود است. همین پدیده را در نسل جدید نیز می‌توان دید. احتمالاً بیش‌ترین خشونت و ستمکاری، در بالاترین سطح سیستم بوروکراسی روی می‌دهد؛ جایی که درصد بالایی از آن را تازه‌به‌دوران‌رسیده‌های کم‌فرهنگی تشکیل می‌دهند که خود را مجاز به انجام هر کاری می‌دانند. روزی اسناد بایگانی شده و خاطرات شخصی، جنایت آشکار واعظین اصول اخلاقی خانواده‌گی و مبلغین *لنت مادر شدن* اجباری در قبال همسران و کلاً زنان را فاش خواهد کرد؛ واعظانی که خود به سبب موقعیتشان، از پیگرد قانونی مصون هستند.

خیر! زنان شوروی هنوز آزاد نیستند. تساوی کامل قانونی تا به حال بیش‌تر به زنان طبقات بالا، شاغلین اداری، فنی، تربیتی و کلاً به مشاغل فکری تعلق گرفته است تا به زنان کارگر و حتی زنان دهقان. مادامی که جامعه از بر عهده گرفتن وظایف مادری برای خانواده ناتوان باشد، مادر تنها در صورتی موفق به

اجرای نقش اجتماعی خویش خواهد بود که یک کنیز: پرستار، خدمتکار، آشپز و غیره در اختیار داشته باشد. از چهل میلیون خانواده تشکیل دهنده جمعیت شوروی، ۵ یا شاید ۱۰ درصد آنان، «زندگی خانوادگی» خود را مستقیم یا غیرمستقیم بر پایه نیروی کار برده‌های خانگی بنا کرده‌اند. سرشماری دقیق خدمتکاران شوروی برای ارزیابی سوسیالیستی موقعیت زنان در شوروی به اندازه تمام قوانین حقوقی شوروی، بدون توجه به میزان متری بودن آن، حایز اهمیت است. ولیکن درست به همین دلیل، آمارگران شوروی، خدمتکاران را تحت عناوین *زنان کارگر* یا *سایر*، مخفی نگه می‌دارند.

موقعیت مادر خانواده، که کمونیستی ارجمند است و تلفن برای سفارش دادن به فروشگاه‌ها، آشپز، خودرویی برای انجام کارهایش و غیره در اختیار دارد، با موقعیت زن کارگر که مجبور است تا فروشگاه بدود، خود به تنهایی غذا بپزد و فرزندانش را پیاده از مهد کودک بیاورد -البته اگر مهد کودکی وجود داشته باشد- وجه اشتراک کمی دارد. هیچ عنوان سوسیالیستی نمی‌تواند این تضاد اجتماعی را -که کم‌تر از تضاد بین بانوان بورژوا و زنان کارگر در کشورهای غربی نیست- پنهان کند.

خانواده سوسیالیست واقعی -که در دسر مسؤولیت‌های غیر قابل تحمل و تحقیرآمیز آن توسط جامعه مرتفع خواهد شد- هیچ نیازی به کنترل و نظارت نخواهد داشت و برای این خانواده، حتی تدبیر قوانین در مورد سقط جنین و طلاق، بااهمیت‌تر از احیای روسپی‌خانه‌ها یا قربانگاه‌های انسانی نخواهد بود. قوانینی که انقلاب اکتبر وضع کرد، قدم جسورانه‌ای به سمت چنین خانواده‌ای برداشت. اما عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی، عقب‌گرد بی‌رحمانه‌ای به بار آورده است. قوانین ترمیدوری، به الگوهای بورژوایی عقب‌گرد کرده و این عقب‌گرد را در

پس سخنوری دروغین در مورد تقدس خانواده نوین پنهان می‌کند. در این مسأله، ورشکستگی سوسیالیستی نیز خود را در پس احترامی ریاکارانه مخفی نگاه می‌دارد.

ناظرانی صادق -مخصوصاً در مورد مسأله کودکان- وجود دارند که از تضاد بین اصول والا و حقایق زشت، آشفته‌خاطر می‌شوند. حقیقت آشکار لواحق جنایتکارانه‌ای که علیه کودکان بی‌خانمان تدوین شده، برای بیان این که قوانین سوسیالیستی در دفاع از زنان و کودکان، چیزی جز ریاکاری محض نیست، کفایت. در مقابل، ناظران دیگری نیز وجود دارند که فریب آزادمنشی و بخشندگی عقایدی را می‌خورند که در قالب قوانین و سازمان‌های اجرایی درآمده‌اند. این خوشبینان، زمانی که مادران تهیدست، روسپیان و کودکان بی‌خانمان را می‌بینند، به خود می‌گویند با افزایش روزافزون رفاه مادی، قوانین سوسیالیستی پاسخگوی نیاز تمام انسان‌ها خواهد بود.

تصمیم‌گیری در مورد این که کدام یک از این دو رهیافت، نادرست‌تر و مضرتر است، کار ساده‌ای نیست. تنها انسان‌هایی که دچار کوری تاریخی هستند نمی‌توانند وسعت و جسارت طرح‌های اجتماعی، اهمیت مراحل اولیه پیشرفت آن و امکانات وسیعی را که به سبب آن به وجود آمد، ببینند. اما از طرفی غیر ممکن است به خاطر خوش‌بینی منفعل و اساساً بی‌اعتنای کسانی که چشمانشان را بر روی رشد تضادهای اجتماعی بسته‌اند و خود را با چشم دوختن به آینده، تسکین می‌دهند، خشمگین نشد. راه حلی که اینان با احترام پیشنهاد می‌کنند، در دستان بوروکراسی قرار دارد. چنان که گویی پیش از این، تساوی حقوق زنان و مردان توسط همین بوروکراسی، به تساوی در فقدان حقوق تبدیل

نشده است و گویی که قاطعانه در کتاب حکمت^۱، وعده داده شده که بوروکراسی شوروی، ظلم تازه‌ای را به جای آزادی، تحمیل نخواهد کرد!

چگونه مرد، زن را به بردگی گرفت؟ چگونه استعمار، هر دوی آن‌ها را تحت کنترل خود درآورد؟ چگونه زحمتکشان برای رهایی از بردگی، تا پای جان مبارزه کردند و فقط توانستند زنجیری را با زنجیری دیگر عوض کنند؟ تاریخ، چیزهای زیادی در این موارد به ما خواهد گفت. اساساً تاریخ جز این، چیزی برای گفتن ندارد. اما به راستی چطور می‌توان کودک، زن و بشریت را آزاد ساخت؟ برای این مهم، هنوز الگوی معتبری در اختیار نداریم. تمامی تجربیات تاریخی گذشته، سراسر منفی، حداقل و پیش از همه، خواستار بی‌اعتمادی سازش‌ناپذیر زحمتکشان نسبت به طبقات ممتاز و مدافعان لجام‌گسیخته آنان است.

^۱ Book of Wisdom. کتاب حکمت سلیمان

پی‌نوشت‌ها

^I آمار و ارقام در مورد تعداد مهدهای کودک موجود در اتحاد جماهیر شوروی، متغیر است. یک منبع، *زنان در روسیه* (نوشته سوزان جکوبی (Susan Jacoby)، ۴ و ۱۱ آوریل ۱۹۷۰، نیو ریپابلیک) است؛ جکوبی در مسکو زندگی می‌کرد و ادعا داشت آمار و ارقام وی، در روزنامه‌های مسکو عنوان شده است. او می‌گوید فقط ۲۵ درصد از کودکان پیش‌دبستانی، از مراکز مراقبت‌های روزانه برخوردارند. یک منبع دیگر، برگرفته از *خبرهایی از شوروی*، لندن، ۱۰ فوریه ۱۹۷۰، گزارش کمیته مرکزی آمارگیری شوروی از اجرای طرح توسعه اقتصادی شوروی در سال ۱۹۶۹، عنوان می‌کند که ۷۰ درصد از کودکان پیش‌دبستانی شهری و درصد کمتری از کودکان روستایی، از مراکز مراقبت‌های روزانه برخوردارند.

^{II} مبلغ، ترجمه‌ای است از کلمه روسی آژیتاتور (Агитатор). آژیتاتور، ساخته انقلاب اکتبر، به کسی اطلاق می‌شود که کارش توضیح برنامه‌ها و سیاست‌های حزب برای توده‌های مردم است. آن‌ها دفاتری در همه جای کشور داشتند و همزمان با کار در هر اداره، فروشگاه و مدرسه، سخنرانی‌های خیابانی نیز بر پا می‌کردند. کنفرانسی که در این‌جا بدان اشاره شده، تنها یکی از کنفرانس‌های متعددی است که این مبلغان حزب برگزار می‌کردند.

III کومسومول‌ها (Komsomols) به اتحادیه جوانان کمونیست
اطلاق می‌شود.

IV ان. ای. سماشکو (N. A. Semashko) (۱۸۷۴-۱۹۴۹)، بلشویکی
کهنه‌کار که در سال ۱۹۲۳ کمیسار بهداشت عمومی بود.

V شاتورکا (Shaturka) اصطلاح محبت‌آمیزی برای شاتورا است.

VI سمیچکا (Smychka) اصطلاحی بود که لنین برای *ائتلاف* یا اتحاد بین
کارگران و دهقانان به کار می‌برد، که اساس حکومت شوروی بود.

VII این موضوع به تلاش‌های کشورهای سرمایه‌داری و نیروهای ضد انقلابی
داخل روسیه (گاردهای سفید) برای سرنگونی انقلاب اشاره دارد. کلمانسو و
چرچیل، مدافعان اصلی دخالت به ترتیب کشورهای فرانسه و بریتانیای کبیر در
روسیه بودند. کولچاک (Kolchak) فرمانده نیروی دریایی تزاری بود که بعد از
شکست موقتی نیروهای شوروی در سیبری، به عنوان دست‌نشانده متحدین، به
آن‌جا رفت. در نوامبر سال ۱۹۱۸ فرماندهان قزاق، وی را به عنوان فرمانده کل
انتخاب کردند. زمانی که ضد انقلابیون شکست خوردند، متحدین رهایش کردند
و دستگیر و سپس اعدام شد. دَنیکین (Denikin) نیز ژنرالی تزاری بود که یکی
از رهبران ضد انقلاب شد. بعد از شکست دَنیکین، رَنگل (Wrangel)، ژنرال
لیبرال‌تر، توسط گاردهای سفید به عنوان فرمانده کل انتخاب گردید. او یک
سال در کریمه دوام آورد، اما در پاییز سال ۱۹۲۰، نیروهایش کشته شدند و
وی متواری شد.

VIII بناپارتیسم اصطلاحی مارکسیستی است که در تعریف دیکتاتوری یا حکومتی با ویژگی‌های خاص یک دیکتاتوری در خلال زمانی که حکومت طبقاتی ضعیف می‌شود، به کار می‌رود؛ این حکومت، بیش‌تر بر پایه ارتش، پلیس و بوروکراسی استوار است تا احزاب پارلمانی یا جنبش مردمی.

IX لئونید کراسین (Leonid Krassin) (۱۹۲۶-۱۸۷۰)، بلشویکی کهنه‌کار و کمیسار بازرگانی خارجی از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴.

X سه سال پس از انقلاب، دوران جنگ داخلی بود که طی این سال‌ها، حیات اقتصادی کشور، کاملاً با نیازهای جنگ هماهنگ شده بود. کمونیسم جنگی برای مصرف قاعده‌مند دولت، با بیش‌ترین حق تقدم برای اهداف نظامی، تصویب شد. این موضوع منجر به افزایش اختلافات بین کارگران و دهقانان شد؛ به گونه‌ای که محصولات صنعتی، به طرز چشمگیری کاهش یافت و غلات از کشاورزان، ضبط و مصادره گشت. به منظور بهبود وضع اقتصادی، سیاست اقتصادی جدید (NEP) در سال ۱۹۲۱ تصویب شد که به منزله طرحی موقتی، رونق محدود تجارت آزاد در اتحاد جماهیر شوروی و اعطای امتیازات خارجی، به موازات بخش‌های ملی و کنترل شده اقتصادی را امکان‌پذیر ساخت. طرح پنج ساله اول، از سال ۱۹۲۸ به منظور بهبود وضعیت اقتصادی آغاز و موجب افزایش ناچیزی در رشد اقتصادی و اتخاذ سیاست مترزلزی در قبال دهقانان شد. اما بوروکراسی ناگهان تغییر موضع داد و خواستار اجرایی شدن طرح پنج ساله، در چهار سال شد. این تسریع، در کنار اشتراکی‌سازی اجباری دهقانان، منجر به دوره‌ای از هرج و مرج اقتصادی و تنگدستی شدید مردم گردید.

XI جنبش استاخانووپیستی (Stakhanovist) روش ویژه‌ای برای تسریع در تولید بود که در سال ۱۹۳۵ در شوروی آغاز و منجر به افزایش نابرابری دستمزد و نارضایتی‌های گسترده‌ای در بین توده‌های مردم شد.

XII لوییس فیشر (Louis Fischer) (۱۸۹۶-۱۹۷۰)، یک آمریکایی که خبرنگار بخش اروپایی روزنامه نیشن (Nation) بود و تروتسکی طی دادرسی مسکو، وی را به طرفداری از استالینیسیم متهم کرد.

XIII ترمیدور (Thermidor)، مطابق با تقویم جدیدی که انقلاب بورژوازی فرانسه اعلام کرد، ماهی بود که ژاکوبین‌های رادیکال به رهبری روبسپیر، توسط جناح ارتجاع درون انقلاب سرنگون شدند. البته این جناح تا آنجا پیش نرفت که بتواند حکومت فنودالی را دوباره باز گرداند. تروتسکی این اصطلاح را به عنوان یک قیاس تاریخی به کار برد تا مصادره قدرت توسط بوروکراسی محافظه‌کارانه استالینی در چارچوب مناسبات مالکیت ملی را نشان دهد. نظر به این که مناسبات مالکیت سرمایه‌داری مجدداً احیا نشد، تروتسکی خواهان دفاع بی‌قیدوشرط از موقعیت کارگران در برابر دولت‌های امپریالیست بود و همزمان یک انقلاب سیاسی را برای سرنگونی بوروکراسی استالینی، که سیاست‌های ویرانگرش، خطر استقرار مجدد نظام سرمایه‌داری را شدت می‌بخشید، ضروری می‌دانست.

XIV لَو سِمیانوویچ سوسنوفسکی (Lev Semyanovich Sosnovsky) (۱۸۸۶-۱۹۳۷) از نخستین رهبران اپوزیسیون چپ و از آخرین افراد در اتحاد جماهیر شوروی بود که تسلیم جناح استالینی شد. تروتسکی پیش از این در

کتاب *انقلابی که به آن خیانت شد*، به این ژورنالیست مشهور شوروی، که نقش مهم *فاکتور خودرو-حرم‌سرا* را در شکل‌گیری اصول اخلاقی بوروکراسی شوروی نشان داد، اشاره کرد. مقالات قدیمی سوسنوفسکی، گوشه‌های به‌یادماندنی از زندگی طبقه حاکم جدید را به تصویر می‌کشد و به روشنی نشان می‌دهد که فاتحان، تا چه حد وسیعی در ارزش‌های اخلاقی شکست‌خورده‌گان، جذب شده‌اند (ص. ۱۰۳).

XV امیلیان یاروسلاوسکی (Emelian Yaroslavsky) (۱۸۷۸-۱۹۴۳) رهبر انجمن بی‌خدایان (سازمانی که برای اجرای پروپاگاندا علیه مذهب تأسیس شد) بود. وی عضو هیأت ریسه کمیته مرکزی نظارت و یکی از طراحان اتهامات رسمی بود که توسط این هیأت در ژوئیه سال ۱۹۲۷ به تروتسکی وارد شد. او در دهه ۱۹۲۰ کتابی نوشت که در آن تاریخ بلشویسم را به دستور استالین، دستکاری و جعل کرد. وی در سال ۱۹۳۱ به این اتهام که اجازه داد *دیدگاه‌های تروتسکیستی* به کتاب تاریخش راه پیدا کند، از سوی استالین محکوم گردید؛ زیرا با وجود این که در کتابش، استالین‌یسم را ستود، از خود استالین تجلیلی به عمل نیاورد.



این کتاب مجموعه‌ای است از مقالات و سخنرانی‌های لئون تروتسکی، با تمرکز بر مسأله زنان و روابط درون خانواده در اتحاد شوروی. به عقیده وی انقلاب سوسیالیستی، شرط لازم برای آزادی زنان است، اما به تنهایی قادر به حل همه مشکلاتی که زنان با آن مواجهند، نخواهد بود. به بیان دیگر افزایش ظرفیت‌های مادی و عینی جامعه برای ارتقای سطح فرهنگ و خلق روابط انسانی واقعی، فارغ از نیازهای اقتصادی، ضروری است.

در مقاله پایانی، تروتسکی از انحطاط و عقب‌گردی که در اتحاد جماهیر شوروی و تحت حکومت استالین رخ داد و نابودی دستاوردهایی که زنان به سبب انقلاب کسب کرده بودند، سخن می‌گوید.